

#### اشاره

طهارت اهل کتاب از جمله موضوعاتی است که فقهای شیعه و سنی در آن اتفاق نظر ندارند. میثاق امین در پی بخشی از اهداف خود که همانا احیای تراث اسلامی است در این شماره رساله‌ای از ابو عبدالله زنجانی که مسئله طهارت اهل کتاب را از نگاه آیات و روایات بررسی کرده و تقدیم خوانندگان خود می‌کند. ضمن تعلیق، تحقیق و تصحیح رساله مذکور، زندگینامه مفصلی نیز از این عالم تقریبی زیر عنوان «سبزجامه‌ای در حجاب وحدت» آمده است.

## طهارة اهل الکتاب

ابو عبدالله زنجانی

مقدمه و تحقیق: محمد ملک  
(جلال‌الدین)\*

### سبزجامه‌ای در حجاب وحدت

شهر زنجان از گذشته‌های دور به سبب قرار داشتن بر سر راه بازرگانی ری پیشین به آذربایجان، دارای اهمیت به سزایی بوده است. بعضی از تاریخ‌نگاران، شهر زنجان را با شهر «آگانزا» که بطلمیوس از آن نام برده است، یکی دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

واژه «زندگیان» و یا «زندگان» به معنای «اهل کتاب زند» سرشناس‌ترین کتاب آیین زرتشتی در دوران ساسانی و «گان» از پسوندهای پارسی باستان است. این شهر بی‌گمان در دوران ساسانی «زندگیان» نام داشته که به دلیل کاربرد زیاد کوتاه شده و در دوره چیرگی اسلام «زنگان» نام گرفته است.

\* سردبیر.

۱. بنابه نوشته حمدالله مستوفی، شهر زنجان را اردشیر بابکان ساخت و «شهین» یا «شاهین» نامید. این گفته مستوفی در مورد واژه «شهین» که به «زنگان» اطلاق شده مبهم به نظر می‌رسد؛ زیرا تاکنون در منابع معتبر دیگری در این مورد اظهار نظر نشده است و از لحاظ زبان شناختی، واژه «شهین» به زبانهای پارسی باستان و اوستایی ربطی ندارد.

در سال ۲۴ ق براء بن عازب، سردار عرب، این شهر را گشود و اطلاق واژه «زنجان» که عربی شده «زنگان» است از آن پس معمول گردیده است. از آنجا که در زنجان ابهررود، حرارود، زنجانرود، ایجرود و سجارود وجود دارد، آن را «خمس» نیز می‌گفتند، پیوسته در کتابهای تاریخ از حاکمان زنجان به عنوان «حاکمان خمس» نام برده شده و لقب آن «دار السعادة» بوده است. در سده‌های چهارم و پنجم که تیره‌های ترک به ایران کوچ کردند، این منطقه به واسطه وجود چراگاههای گسترده و پهناور مورد توجه آنان قرار گرفت و آنان در زنگان و پیرامون آن، به ویژه در چمن «کنگرلند»، در نزدیکی «سلطانیه»، پایتخت ایران در سده هشتم - ساکن شدند.<sup>۱</sup>

کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب که در سال ۳۷۲ ق تألیف شده، زنجان را شهری با نعمت بسیار و مردمانی ملایم معرفی کرده است.<sup>۲</sup> از آنجا که این سرزمین دارای چنین نعمتهای پرشماری است مردمان این منطقه با استفاده بهینه خویش از این نعمتها، دانشمندان و عالمان فرزانه‌ای پرورش داده‌اند که هر کدام در رشته‌ای خاص سرآمد عصر خود شده‌اند.<sup>۳</sup> در میان این اندیشمندان و از جمله برجستگان آنها، ابوعبدالله بن میرزا نصرالله مجتهد زنجانی است که در چندین رشته علمی به مقام شامخی دست یافته و نام خود را با آثاری که از خود به جای گذاشته در آسمان علم و دانش ماندگار ساخته است.

ابوعبدالله بن نصرالله بن عبدالرحیم بن نصرالله بن محمد بن علی الشهید، در ربیع الاول سال ۱۳۰۹ ق<sup>۴</sup> در خاندانی اهل علم و تقوا در شهر زنجان، از پدری به نام میرزا نصرالله که شیخ الاسلام زنجان بود، دیده به جهان گشود. او از همان اوان کودکی، تیزهوش و دارای فکر و اندیشه‌ای عمیق و آثار نبوغ در سیمای او آشکار بود. وی پیوسته هم‌نشین و ملازم استادان و بزرگان زمان خویش بود تا اینکه از کسب علوم مقدماتی فراغت یافت.

۱. ایرج افشار سیستانی، پژوهش در نام شهرهای ایران، ص ۳۷۶ - ۳۷۷؛ حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۶۷؛ شمس‌الدین

املی، نفیس الفنون، ج ۲، ص ۲۹۵؛ عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، ص ۳۰۹؛ حموی، معجم البلدان، ج ۲، ذیل زنجان.

۲. دهخدا، لغت‌نامه، ذیل واژه زنجان.

۳. نک: حموی، معجم البلدان، ج ۲، ذیل واژه زنجان، ص ۴۸۴.

۴. در بعضی منابع تاریخ تولد وی سیزدهم جمادی‌الاول و در برخی دیگر هفتم جمادی الثانی ۱۳۰۹ ق ثبت شده است. نک:

زین‌العابدین احمدی زنجانی، علمای نامدار زنجان در قرن چهاردهم، ص ۶۹

این فقیه برجسته، دروس حکمت، کلام، ریاضیات، فلکیات و علم هیئت را نزد دانشمندانی چون علامه حکیم میرزا ابراهیم فلکی زنجانی (م ۱۳۵۱ ق)<sup>۱</sup> که یکی از برجسته‌ترین شاگردان فیلسوف معروف میرزا ابوالحسن جلوه (م ۱۳۱۶ ق) و علامه آشتیانی بود، فراگرفت. وی در سال ۱۳۲۹ ق، پس از فراگیری دروس مقدماتی، به همراه برادر بزرگ‌ترش شیخ فضل‌الله زنجانی برای ادامه تحصیل به تهران سفر کرد و مدتی در یکی از مدارس فرانسوی (سن‌لویی) درس آموخت و در اواخر ۱۳۳۰ یا ۱۳۳۱ ق<sup>۲</sup> به اتفاق برادرش برای طی درجات علمی به نجف اشرف عزیمت کرد.

وی تسلسال ۱۳۳۸ تا ۱۳۳۹ ق در آن حوزه مبارکه به تحصیل پرداخت این‌دیشمنفرازه، دروس فقه و اصول را نزد عالمانی چون آیت‌الله سید محمدکاظم طباطبایی یزدی، آیت‌الله شیخ الشریعة اصفهانی، آیت‌الله آقا ضیاء‌الدین عراقی،<sup>۳</sup> آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی و آیت‌الله میرزا حسین نائینی آموخت و در هر علمی که وارد شد، تفوق و برتری لازم را یافت و به مرتبه اجتهاد رسید و از طرف استادانش به دریافت اجازه‌نامه اجتهاد نایل آمد.<sup>۴</sup>

این عالم وارسته از محدثان بزرگی همچون سید حسن صدر کاظمی، از علمای شیعه، علامه سید محمود شکری آلوسی، صاحب بلوغ‌الارب، و سید محمد بدرالدین بن یوسف المغربي، از علمای اهل تسنن، اجازه روایت دریافت نمود و این خود نشان می‌دهد که

۱. این شیخ ابراهیم غیر از شیخ ابراهیم زنجانی است که حکم قتل شیخ فضل‌الله نوری را داد.

۲. سید محسن امین، ص ۳۷۸.

۳. دو نفر از عالمان به آقا ضیاء‌الدین عراقی (اراقی) مشهور و معروف‌اند. یکی از آنها آقا ضیاء‌الدین عراقی صاحب کتاب مقالات الاصول و نهاية الافکار است که از مراجع بنام و مدرسان بزرگ و دقیق حوزه نجف بود و بیشتر مراجع بزرگ همچون آیت‌الله العظمی سید ابوالقاسم خویی و غیره از شاگردان حوزه درس این عالم برجسته هستند. دیگری آقا ضیاء‌الدین عراقی است که وی هم از عالمان بزرگ بود، ولی به جای تدریس و اقامت در نجف، پس از تحصیل به موطن خود اراک بازگشت و تا آخر عمر به تبلیغ و ارشاد مردم پرداخت و هم‌اکنون در مسجدی به نام «مسجد آقا ضیاء» که مدرسه‌ای هم به همین نام در کنار آن قرار دارد و محل تبلیغ و ارشاد وی هم بوده، مدفون است. این آقا ضیاء از سادات است. بعضی از تراجم‌نویسان بین این دو نفر خلط کرده و بعضی نیز ایشان را استاد ابو عبدالله معرفی کرده‌اند که خطاست.

۴. ابو عبدالله افزون بر علمای یاد شده از حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، سید هبة‌الدین شهرستانی و علامه سید محمد فیروزآبادی نیز اجازه‌نامه اجتهاد گرفته است.

ابوعبدالله ارتباطاتی با دانشمندان مذاهب مختلف داشته است.

این قرآن‌پژوه عالی‌مقام، بعد از هشت سال در اواخر سال ۱۳۳۸ یا ۱۳۳۹ ق<sup>۱</sup> به موطن خویش بازگشت و به تألیف و نشر کتابها و تبلیغ افکار و معارف اسلامی مشغول شد. سپس بعد از گذشت مدتی، جهت زیارت خانه خدا عازم سفر معنوی حج شد و در طول این سفر از کشورهای سوریه، فلسطین، مصر، جمهوری متحده عربی، اردن و عراق دیدن نمود و در آنجا برای اتحاد و اتفاق کلمه اسلام سخنرانی کرد و با علمای آن کشورها به گفت‌وگو و تبادل نظر پرداخت.

وی در اواخر ۱۳۵۳ یا در اوایل ۱۳۵۴ ق بار دیگر رهسپار مصر و شام شد و با سخنرانی در دانشگاه الازهر، مسلمانان را به وحدت دعوت کرد. در این سفر بود که خطابه ارزنده خود را به زبان عربی با عنوان «دواء المسلمین فی الرجوع إلى القرآن» در دار الهدایة الاسلامیة ایراد کرد. این گفتار بسیار مورد استقبال قرار گرفت و در شماره ۴۴۸ نشریه مصری الفتح چاپ و منتشر شد. در همین سفر، وی با رجال علم دانشگاه الازهر درباره وحدت فرقه‌های اسلامی و اتحاد مسلمانان تبادل نظر کرد. علامه فقیه مصطفی مراغی، رئیس دانشگاه الازهر و علامه شادروان دکتر عبدالرحمان شهبندر و علامه عبدالوهاب عزام، از جمله کسانی بودند که با وی دیدار کردند. آنان به عظمت و فضل و دانش او پی بردند و او را احترام و تعظیم کردند و زبان به تعریف و تمجید وی گشودند. این احترام در مقدمه‌ای که احمد امین، نویسنده کتاب فجر الاسلام، بر کتاب تاریخ القرآن ابوعبدالله زنجانی نگاشته است مشهود است.<sup>۲</sup>

ابوعبدالله در سفرهای خود به جهان اسلام حرکت نوینی را آغاز کرد که پیامی جز اتحاد و اصلاح امور مسلمانان نداشت. او در همه سخنرانیها و ملاقاتهای علمی و مردمی خود، بر اتحاد و یکپارچگی مسلمانان، اعم از شیعه و سنی، تأکید داشت و علما و مسلمانان را از درگیری و سرگرم شدن به اختلافات جزئی برحذر می‌داشت و پیامد ناگوار این اختلافات را بازگو می‌کرد. این سفرها، یادآور حرکت مصلح کبیر جهان اسلام، حضرت سید جمال‌الدین اسدآبادی، در مصر و شامات بود. مصلح زنجانی به حق پیرو آن فیلسوف و سید جلیل‌القدر و

۱. همان.

۲. این مقدمه را در ادامه مقاله نقل خواهیم کرد.

شجاع مرد عالم بود که با همه شهرت قدر او ناشناخته مانده است. حضرت سید جمال‌الدین اسدآبادی را باید بزرگ پرچمدار وحدت مسلمانان نامید و اوست که ملت مسلمان و حتی علمای اسلامی، چه شیعه و چه سنی، را از خواب غفلت بیدار کرد و شاگردانی چون شیخ محمد عبده و پیروانی چون ابو عبدالله زنجانی را تربیت و راهنمایی نمود.

زنجانی بعد از سفر مصر و عراق به دمشق رفت و با دانشمندان بزرگ آن دیار از جمله استاد محمد کرد علی، رئیس مجمع علمی عربی دمشق به گفت‌وگو و بحث علمی پرداخت. در این ملاقات، ایشان نبوغ و فضایل ابو عبدالله زنجانی را مشاهده کرد و نام او را به عنوان اولین دانشمند ایرانی در دفتر مجمع علمی عربی دمشق ثبت نمود و رساله ورودی وی را با عنوان الفیلسوف الفارسی الکبیر صدرالدین شیرازی،<sup>۱</sup> در مجله مجمع علمی عربی دمشق به چاپ رساند. در همین مجله بود که از او با عنوان «فیلسوف مصلح» یاد کردند.

آن استاد فرزانه پس از بازگشت از این سفرها به مدت چهار سال در تهران ساکن شد و به عنوان استاد در دانشکده معقول و منقول (دانشکده الاهیات فعلی) دانشگاه تهران و نیز مدرسه سپهسالار (مدرسه عالی شهید مطهری کنونی) به تدریس دروس تفسیر قرآن، فلسفه، تاریخ و اخلاق برگزیده شد و مدتی نیز در دانشسرای عالی معلمان به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۵۸ ق او دچار حمله قلبی شد و به زادگاه خود بازگشت. چیزی از اقامت او در شهر خودش، زنجان،<sup>۲</sup> نگذشته بود که در هفتم جمادی‌الثانی سال ۱۳۶۰ ق در ۵۱ سالگی در اثر سکت قلبی دعوت حق را لبیک گفت و به دیار باقی شتافت.<sup>۳</sup> وی طی سالها تحقیق و تألیف و تدریس، مجموعه بسیار نفیسی از کتابهای خطی و چاپی را گردآوری کرده بود که پس از وفات او، کتابخانه مجلس شورای ملی آنها را خرید.

۱. ابو عبدالله در این رساله که به زبان عربی بلیغ و فصیح نوشته شده، ضمن شرح زندگی ملاصدرا، اصول فلسفه وی را با دقت عالمانه تبیین نموده است.

۲. با اینکه خاندان ابو عبدالله مدتها شیخ الاسلام زنجان بودند نگارنده در سفری که به غرب کشور داشت، از چندین نفر از عالمان آن دیار درباره ابو عبدالله پرسید، اما با کمال تأسف همه اظهار بی‌اطلاعی کردند. حتی عده‌ای می‌گفتند ما تاکنون نام وی هم را نشنیده‌ایم. این است زندگی عالمانی که در این کشور پهناور گمنام مانده‌اند. بر همین اساس است که میثاق امین می‌کوشد به معرفی عالمانی بپردازد که هاله‌ای از غربت زندگی آنها را در زیر بال خود پنهان کرده است.

۳. در محل دفن این حکیم الاهی اختلاف است. عده‌ای محل دفن او را زنجان و عده‌ای دیگر آرامگاه خانوادگی در نجف می‌دانند.

علامه محقق، آیت‌الله حاج میرزا ابوعبدالله مجتهد زنجانی علاوه بر اینکه در زمینه‌های مختلف علمی صاحب‌نظر بوده است، یکی از پیشکسوتان در نشر معارف قرآنی شیعه در قرن چهاردهم قمری به شمار می‌رود. از ایشان کتابها، رساله‌ها، مقالات و ترجمه‌های متعددی در زمینه‌های مختلف فلسفی، قرآنی، اجتماعی و تاریخی برجای مانده که بیشتر آنها به زبان عربی است و با کمال تأسف تعدادی از آنها هنوز به زیور طبع آراسته نشده است.

ابوعبدالله زنجانی فیلسوف مصلح و آزاداندیشی است که آرزویش استقلال و یکپارچگی مسلمانان بود و عمر خود را در راه اتحاد مسلمانان صرف کرد. وی یک متفکر بزرگ شیعی بود، ولی هیچ‌گاه دوگانگی در تفکر او دیده نشد. شعار و اساس تفکر او برگرفته از قرآن کریم بود که انسانها از هر قومیت و ملیتی که باشند، در پیشگاه عدالت ایزدی یکسان‌اند.

#### آثار قلمی ابوعبدالله

آثار ارزنده این متفکر ژرف‌اندیش نشان از عمق تفکرات اسلامی وی دارد. از جمله آثار گرانبهای شیخ الاسلام زنجانی می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. تاریخ القرآن (عربی): این کتاب شامل مقدمه‌ای در سیره نبوی و تاریخ قرآن و کتابت آن است. این کتاب یکی از مهم‌ترین آثار وی در زمینه قرآن است و اولین کتابی است که در تاریخ قرآن نگاشته شده است. این کتاب بارها در تهران، تبریز و قاهره با مقدمه استاد احمد امین، نویسنده کتاب فجر الاسلام، استاد محمد کردعلی،<sup>۱</sup> رئیس مجمع علمی عربی دمشق، و هیأت ترجمه دایرة المعارف اسلامی لیدن به چاپ رسیده است.<sup>۲</sup> این کتاب را ابوالقاسم سحاب در

۱. محمد کردعلی در بخشی از مقدمه خود درباره ابوعبدالله می‌نویسد: «و قد استند المؤلف، و هو من المستنیرین من علماء ایران و من أسرة نبیلة بشرفها و علمها فی مدینة زنجان فی تألیفه علی مصادر لکبار علماء السنّة و الشیعة و جود الکلام علی ما تقتضیه بیئته...» نک: مقدمه کتاب تاریخ القرآن و مجله الرسالة، شماره ۱۹۰، ۱۳ جمادی الأولى سال ۱۳۵۴ ق.

۲. در بخشی از مقدمه هیأت ترجمه دایرة المعارف الاسلامیة لیدن در مصر که عبارت‌انداز: ابراهیم زکی خورشید، عباس محمود، احمد الشنتناوی و عبدالحمید یونس، بر کتاب تاریخ قرآن چنین آمده است: «چنین رساله‌ای از یک نفر فاضل مسلمان شیعه مانند شیخ ابوعبدالله زنجانی بسیار جالب توجه است. مؤلف این کتاب محتاج به معرفی نیست. معظم له یکی از مشاهیر فضلالی‌عالی‌مقدار و از بزرگان مجتهدین عصر حاضر است و تألیف او کمک بزرگی به معلومات حاضر

سال ۱۳۱۷ ش به فارسی برگردانده است که به همت کتاب‌فروشی سروش تبریز، چاپ و منتشر شده است. این کتاب یکی از مهم‌ترین منابع کتابهایی که بعدها در موضوع تاریخ قرآن نگاشته شده‌اند به شمار می‌رود.

۲. بقاء النفس بعد فناء الجسد (عربی): اصل این اثر از خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲ق) است و ابو عبدالله زنجانی آن را شرح کرده و سید هبة‌الدین شهرستانی تعلیقاتی بر آن نوشته است. این شرح در سال ۱۳۴۰ ق نگارش یافته و در سال ۱۳۴۳ ق در قاهره و سپس در ایران به چاپ رسیده و زین‌الدین کیائی نژاد با عنوان «بقاء روح پس از مرگ» در سال ۱۳۷۳ آن را ترجمه کرده و به چاپ رسانده است.<sup>۱</sup>

۳. الفیلسوف الفارسی الکبیر صدرالدین شیرازی (عربی): این اثر در مجله مجمع علمی عربی در سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ م در شماره‌های نهم و دهم در دمشق چاپ شده است و نیز بخشهایی از آن در مجله الزهواء مصر و لغة العرب بغداد انتشار یافته است. این کتاب توسط ابن یوسف شیرازی به فارسی برگردانده شده و بخشی از آن در روزنامه ایران آزاد به طبع رسیده و در ایران نیز از سوی کنگره بزرگداشت صدرالدین شیرازی و بار دیگر در سوریه از سوی رایزنی فرهنگی ایران در دمشق، به همراه تاریخ قرآن به صورت کتاب مستقلی به زیور طبع آراسته شده است.

۴. رساله طهارة اهل الكتاب (عربی): گویا این اثر سخنرانی (جلسه درس) ابو عبدالله زنجانی است که در سال ۱۳۴۵ ق در بغداد چاپ و در این مقاله به معرفی آن پرداخته شده است. این رساله در ایران و عراق، اعتراض و انتقاد برخی از گروهها را برانگیخت. وی در این رساله با ادله معتبره قول بطلهارت‌هل کتاب را توجیح داده و ادله قائلین به جاست‌هل کتاب رلسست شمرده است. چند نسخه از این رساله در کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی نگهداری می‌شود.

→ کرده است. بسیاری از مطالب که معزی‌الیه بحث کرده فوق‌العاده مفید و جالب است... که قدرت مؤلف آن را نشان می‌دهد. به عقیده ما شیخ ابو عبدالله زنجانی از نظر همین تألیف فوق‌العاده قابل تقدیر و تمجید است، چون آنها که احتیاج به اطلاعات کافی درباره تاریخ قرآن دارند بهتر از این سندی نمی‌توانند بیابند.»

۱. این رساله قبل از این تاریخ نیز در مجله اخگر در قالب سلسله مقالات به چاپ رسیده و سپس وی مجموعه مقالات خود را بازمینی و در سال ۱۳۷۳ در قالب کتاب منتشر کرده است.



۵. در تاریخ حیات پیامبر اسلام (ص) یا زندگانی محمد (ص)، یا سیره محمد: این رساله ترجمه مقاله‌ای است تحت عنوان «نبی»، نوشته فیلسوف و مورخ شهیر انگلیسی توماس کارلایل، که از کتاب الابطال (قهرمانان) گرفته شده و چندین بار در ایران از جمله در سال ۱۳۱۲ ش در تبریز به زیور طبع آراسته شده است.
۶. سیر انتشار اسلام (فارسی) نسخه خطی.
۷. نور المنابر (فارسی): این اثر از کتابهای مقاتل گردآوری شده و در سال ۱۳۱۲ ش در تهران به چاپ رسیده است.
۸. عظمت حسین بن علی علیه السلام یا شرح زندگی روحی حسین بن علی علیه السلام و یا سیره امام حسین علیه السلام (فارسی): این رساله چندین بار در ایران، با پی‌نوشت‌های واعظ چرانداپی (تبریز و قم) چاپ و منتشر شده است.
۹. الافکار (عربی) نسخه خطی: این اثر کتابی است فلسفی، اجتماعی و اخلاقی که عقاید اسلامی را با عقل و قرآن تطبیق داده است.
۱۰. الاسلام و اروپون (عربی): مؤلف در آن برای تعامل با جهان اروپایی، مسلمانان را دعوت به اتحاد و استقلال اسلامی می‌نماید.
۱۱. اصول القرآن الاجتماعية یا علوم اجتماعی قرآن (عربی) نسخه خطی.
۱۲. دین الفطرة یا دین فطرت (فارسی) نسخه خطی.
۱۳. فن القطع: چاپ سنگی.
۱۴. فلسفه حجاب یا رسالة في لزوم الحجاب (فارسی): این اثر در سال ۱۳۰۲ ش در نجف چاپ شده است.<sup>۱</sup>
۱۵. رسالة في قاعدة فلسفية اغريقية الاصل «الاصل الواحد لا يصدر عنه الا الواحد»: نسخه خطی، استاد بزرگوار مؤلف، آیت‌الله شیخ الشریعة اصفهانی در سال ۱۳۳۷ ق بر آن تقریض نوشته و استدراکاتی نیز بر رساله مزبور نگاشته است.
۱۶. التصوف فی التاريخ: این اثر کتابی است در تئوری وحدت وجود و روند آن در کتابهای

۱. این رساله پاسخ پرسشی است که از آمریکا از وی سؤال شده بود.



علمی از دورترین ایام تا به امروز، که برخی از فصول آن در شماره‌هایی از مجله‌ی الاخاء به چاپ رسیده است. اصل رساله نسخه‌ی خطی باقی مانده است.

۱۷. مقاله‌ی اندرز ارسطو به اسکندر یا وصیت ارسطو به اسکندر: زنجانی این مقاله را از عربی به فارسی ترجمه کرده و در مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران سال هفدهم در شماره‌های سوم و چهارم منتشر نموده است.

۱۸. مقاله‌ی درباره‌ی القضاة همدانی: این اثر به زبان فارسی است و در مجله‌ی یادگار، سال سوم و شماره‌ی چهارم، منتشر شده است.

۱۹. حواشی و توضیحاتی بر مقاله‌ی «اسراء» در دایرة المعارف اسلام و ترجمه‌ی عربی آن: این اثر در دایرة المعارف الاسلامیة چاپ و منتشر شده است.<sup>۱</sup>

۲۰. الوحی (عربی): نسخه‌ی خطی.

۲۱. فرهنگ ایران پیش از اسلام.

۲۲. کتاب فی التصویب<sup>۲</sup> یا التصویب: این اثر آخرین تألیف وی بوده است.

احمد امین، استاد دانشکده‌ی ادبیات مصر، در نوشته‌ی ادیبانه ضمن اظهار دردِ درونی خود از تفرقه‌ی مسلمانان، به عظمت این مصلح کبیر پی برده و او را در مقدمه‌ای که به کتاب تاریخ قرآن وی نوشته چنین توصیف می‌کند:

۱. جهت اطلاع بیشتر از زندگی و آثار ابوعبدالله زنجانی نک: محسن امین، اعیان الشیعة، بیروت، ۱۴۰۳ق؛ دایرة المعارف الاسلامیة، ترجمه‌ی ابراهیم زکی خورشید و دیگران، قاهره، ۱۳۵۲ق؛ محمود رامیار، تاریخ قرآن، تهران، ۱۳۶۲؛ عبدالصبور شاهین، تاریخ القرآن، قاهره، ۱۹۶۶؛ محمد حسین علی صغیر، تاریخ القرآن، بیروت، ۱۴۰۳ق؛ ذبیح‌الله صفا، تاریخ علوم عقلی، تهران، ۱۳۳۶؛ عواد کورکیس، فهارس المخطوطات العربیة فی العالم، کویت، معهد المخطوطات العربیة؛ عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، بیروت، ۱۳۵۷ق؛ مجله مجمع علمی العربی، دمشق، ۱۹۲۴م؛ محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانة الادب، تهران، خیام، ۱۳۷۴؛ خان بابا ششار، فهرست کتابهای چاپی فارسی، تهران، ۱۳۵۲؛ محمدجواد مشکور، الشیخ ابوعبدالله الزنجانی، مجله مجمع اللغة العربیة، دمشق، ۱۳۹۸ق، ج ۵۳، شماره اول؛ عباسقلی واعظ چرندابی، مقدمه بر کتاب زندگانی محمد؛ توماس کارلایل؛ ترجمه‌ی ابوعبدالله الزنجانی، سید جعفر سجادی، تبریز، ۱۳۳۰ش و عبدالحسین امینی شهیدان راه؛ فضیلت. البته در این منابع خیلی به اختصار به احوال ایشان پرداخته شده است و نیز نک: «شرح حال و آثار ابوعبدالله زنجانی»، سید صالح شهرستانی، کیهان اندیشه، شماره ۶۱

۲. عبدالحسین امینی، همان، ص ۳۹۱.



مقدمه<sup>١</sup>: أتيت لي فرصة أن أقدم للقراء تاريخ القرآن للاستاذ أبي عبدالله الزنجاني، فاغتنبت لذلك لأسباب:

أولها: إنَّ الأستاذ من أكبر علماء الشيعة و مجتهديهم، و كاتب هذه السطور سُني، و طالما حَزَّ في نفسي أن أرى الخلاف بين السنيين و الشيعيين يشتد و يحتد و يؤدي إلى جدل عنيف و تدابر و تقاطع؛ و لم يقف الأمر عند الجدل الكلامي و البغض النفساني، بل كثيراً ما تعداه إلى تجريد السيف و احتدام القتال؛ ولو أحصينا ما كان بينهم من عهد علي (رض) إلى الآن لبلغت حوادثه المجلدات الضخمة، كلها خلاف و كلها دماء و لو كان إنْفَقَ هذا الجهد في سبيل الإصلاح لبلغ المسلمون ذروة المجد، ولكن أبت السياسة أحياناً، و المطامع الشخصية أحياناً، إلّا أن تثير الفتن، و تدبر الدسائس و تفرق بين الإخوة، و يعجب المؤرّخ أن يرى النزاع يبلغ هذا المبلغ بين فئتين يجمعهم الاعتقاد بأنَّ «لا اله الا الله و أنّ محمداً رسول الله» و أنّ المؤمنين إخوة، و لئن ساغ في العقل أن يقتتلوا أيام كان هناك نزاع فعلى الخلافة من هوا حقّ بها و من يتولاها، فليس يسوغ بحال من الأحوال أن يقتلوا على خلاف أصبح في ذمّة التاريخ لا يستطيع القتال و النزاع أن يعيده إلى الوجود، بل بعد أن اصبحت الخلافة نفسها مسئلة تاريخية بحثة و ليس للمسلمين خليفة فعلى يضم كلمتهم و يجمع شتاتهم، و أصبح كلُّ الخلاف خلافاً في التاريخ و خلافاً في الاجتهاد، و لولا الأعيب السياسية و استغلال الماكرين لعقول العامة و احتفاظ أرباب الشهوات و المطامع بجاههم و سلطانهم، لانمحي الخلاف بين الشيعي و السني، و لا صبحوا بنعمة الله إخوانا، و لتعاونوا على جلب المصالح و درء المفاسد لجميعهم و لنظر بعضهم إلى بعض، كما ينظر حنفي إلى مالكي و مالكي إلى شافعي و أظنّ أنّ الوقت قدحان، لأنّ يفكر عقلاء الطائفتين في سبيل الوثام و يعملوا على إحياء عوامل الالفة و أماتة الخصام، يتركوا للعلماء البحث حراً في التاريخ، و يتلقوا النتائج بصدر رحب كما يتلقون النتائج في اي بحث علمي و تاريخي، و تبعة هذا الخلاف تقع على رؤساء الطائفتين، ففي يدهم تقليله و فناؤه، كما في يدهم اشعاله و انماؤه.

ففرصة سعيدة أراها أن يؤلف الكتاب شيعي و يقدمه للقراء سُني و لعلها بادرة حسنة من بوادير السير للوثام، و الدعوة إلى السلام، و العمل لخير المسلمين من غير نظر إلى فرقة أو

١. بقلم الاستاذ العلامة احمد امين الاستاذ بكلية الآداب بالجامعة المصرية.

مذهب، و هو ما يطلبه و يوجبه موقف المسلمين الحاضر.

و ثانيها: إنه كان من حُسن التوفيق إن عرفت الاستاذ أبا عبد الله الزنجاني حين زيارته مصر سنة ۱۹۳۵ فتوثقت بيننا الصلة، و تأكدت الصداقة على قرب العهد بالتعارف، و قصر زمن اللقاء، ولكن قرب الارواح يفعل ما لا يفعله تراخي الزمن و طول العهد، و صدق الحديث: «الأرواح جنود مجتدة، فما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف» و قدرأيته واسع الاطلاع، عميق التفكير، و غزير العلم بالفلسفة الإسلامية و مناحيها و اطوارها، على صفاء في نفسه، و سماحة في خلقه مما حبه إليّ و حب لي أن اقدم كتابه لقرائه.

ثالثاً: موضوع الكتاب أو الرسالة و هو تاريخ القرآن من حيث الخط و الجمع و الترتيب و الإعراب و الأعجام؛ و هو موضوع شاق عسير تعرض له الأقدمون؛ و لا يزال مجال القول فيه داسعة.

و قد كان في نية الاستاذ الزنجاني أن يفيض فيه، و يخرج كتاباً واسعاً يجمع إلى سعة الرواية اعمال العقل؛ ولكن حالت ظروف دون ذلك، فخرج الكتاب موجزاً مختصراً، و مع هذا فقد جمع فيه كثيراً مما تشتت في ثنايا الكتب من مؤلفين سنيين و شيعيين، و لعل الزمن و الظروف تهيبني له أن يتبع خطوته هذه بخطوة أخرى، فيهدي للقراء في هذا الموضوع بحثاً أوفى و كتاباً أوسع يكشف ما غمض من هذه المسائل العويصة و الدقائق العميقة، و هو بذلك جدير. وفقه الله ۲۵ يونية سنة ۱۹۳۵. احمد امين

۱. برگردان فارسی مقدمه: فرصتی برای من دست داد که برای خوانندگان کتاب تاریخ قرآن، اثر استاد ابوعبدالله زنجانی، مقدمه‌ای بنویسم و این مورد را به چند جهت غنیمت می‌شمرم: نخست اینکه استاد از بزرگ‌ترین مجتهدان و علمای شیعه است و نویسنده این سطور سنی است و مدتهاست می‌بینم اختلاف بین اهل تسنن و تشیع شدت یافته و به جدال سخت کشیده می‌شود. چاره‌جویی می‌کنند، ولی از همدیگر می‌برند، و کار به جدل کلامی و بغض نفسانی موقوف نگشته، بلکه بیشتر از آنچه به شمار آید شمشیرکشی و کشتار بوده است. اگر آنچه را که بین آنان از زمان علی (رض) تا به حال رخ داده بررسی کنیم، این حوادث، کتاب قطوری را تشکیل خواهد داد.

اگر کوششی که در راه ایجاد آن همه اختلافات و خون‌ریزی شد، در راه اصلاح به کار برده می‌شد، مسلمانان در اوج مجد و عظمت بودند. لکن سیاست و احیاناً مطامع شخصی موجب نفاق‌افکنی و فتنه‌گری و اندیشه‌جدایی بین برادران گردیده و مورخ را به شگفتی می‌اندازد که نزاع بین دو گروهی را می‌بیند که همه آنان به «لاله‌الاله و محمد رسول الله» معتقدند و

→ باور دارند که «أئمة المؤمنون اخوه»؛ همانا مؤمنان برادرند. اگر گذشتگان عقلاً جایز می‌دیدند منازعه کنند، که در مورد خلافت کسی که سزاوارترست از دیگران، و یا کسی که او را دوست می‌داشتند. هم‌اکنون جایز نیست که بر مبنای اختلافاتی منازعه و قتال کنند که به عهده تاریخ محول گردیده و قادر نیستند در آن مورد جنگ و نزاعی را به وجود آورند. آری، بعد از اینکه خود خلافت به صورت یک مسئله تاریخی مطلق درآمده است، و اکنون که خلیفه‌ای در بین مسلمانان نیست، بر آنهاست که گفتارشان را به هم پیوند دهند و نیز پراکندگی خود را اجتماع بخشند و اختلافی همانند اختلاف تاریخی و یا اختلاف در اجتهاد موجب گسستن پیوند آنان نگردد.

اگر سیاست‌بازی و گمراهی افکار مردم به وسیله مکاران و حيله‌گران و نیز حفاظت صاحبان شهوات و چشمداشت به مقام و قدرت ایشان نبود، اختلاف بین سنی و شیعه دیده نمی‌شد و به انعام پروردگار برادر می‌شدند و به جلب مصالح و سلب مفاسد برای عموم کمک می‌کردند و به یکدیگر چنان می‌نگریستند که حنفی به مالکی و مالکی به شافعی می‌نگرد. تصور می‌کنم وقت آن رسیده باشد که عقلای دو طایفه در راهی همراه یا مدارا و هماهنگ فکر کنند و بر احیای عوامل الفت و از بین بردن خصومت عمل نمایند و بحث آزاد تاریخ را به علما واگذارند و نتایج آن را با سینه‌گشاده بپذیرند و آن را مانند هر نتیجه‌ای که از یک بحث تاریخی و یا علمی گرفته می‌شود تلقی کنند. در نتیجه رنج این اختلافات بر رؤسای هر دو گروه متوجه می‌شود و در این حال، کمی یا نابودی اختلاف در دست آنهاست، همان طور که رشد و اشتعال آن هم‌اکنون در دست ایشان است.

پس فرصت‌گرانه‌ایی است که می‌بینم نویسنده کتاب، شیعه، و نگارنده مقدمه، سنی است و شاید ایشان از طریق توافق و دعوت به اصلاح و انجام کاری نیکو برای مسلمانان بدون توجه به فرقه یا مذهب؛ به چیزی پسندیده مباردت و این است آنچه را مسلمانان حاضر، جویای آن هستند و بر مسلمانان واجب می‌دانند.

دوم اینکه حسن توفیق سبب گردید که استاد ابو عبدالله زنجانی را هنگام زیارت و بازدید از مصر در سال ۱۹۳۵ شناختم و در میان ما ارتباط برقرار گردید و صداقت قرب عهد و آشنایی را دو چندان کرد، در حالی که زمان ملاقات کوتاه بود. اما دلها و روحها آنچه را گذشت زمان و طول عهد انجام نمی‌دهد، انجام می‌دهند و این حدیث صادق است: «الارواح جنود مجتدة ما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف.» و به حقیقت استاد را عمیق الفکر و دارای اطلاعات گسترده و وسیع و سرشار از دانش در فلسفه اسلامی و دوران آن یافتیم و نیز از صفای نفس و حسن اخلاق اوست که او را به من و مرا به او نزدیک و دوست ساخته و مرا برانگیخته که مقدمه‌ای بر کتاب او برای خوانندگان آن بنویسم.

سوم اینکه موضوع کتاب یا رساله تاریخ قرآن از حیث خط و جمع‌آوری و ترتیب و اعراب و أعجام است، و این موضوع مشکلی است که قدم با آن معارضه داشته‌اند و همیشه مجال گفتار و بیان پیرامون آن زیاد بوده است. منظور استاد زنجانی



یکی از آثار این فیلسوف کبیر رساله «طهارت اهل کتاب» است. این مسئله در بین فقههای بزرگ اهل سنت مانند امام شافعی و امام ابوحنیفه و پیروان آنها و دیگر مذاهب اهل سنت، با توجه و استناد به آیه شریفه «أَلْیَوْمَ أُجِّلَ لَکُمُ الطَّیِّبَاتُ وَ طَعَامُ الذِّیْنِ أُوتُوا الْکِتَابَ...»<sup>۱</sup> تقریباً حل شده است. آنچه هست اختلاف در بین فقههای شیعه است که نگارنده به بعضی از فتاوای آنها در پانوشتن متن عربی رساله اشاره کرده است.

شاید این نظر دور از تحقیق نباشد که بگوییم طهارت اهل کتاب با توجه به آیات قرآن و بعضی از روایات از جمله مسائل مفروغ عنه قرآنی است، چون آنچه در قرآن مطرح شده و خداوند در آیاتی چند به این گونه مسائل اشاره کرده است، از شرافت و بزرگی و پاکیزگی انسان و ذات او سخن گفته است. قرآن، انسان را اشرف مخلوقات و کرامند دانسته و او را خلیفه خداوند در زمین معرفی کرده است: «وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»<sup>۲</sup> و «إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیْفَةً فِی الْأَرْضِ»<sup>۳</sup> و «وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَةِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیْفَةً»<sup>۴</sup> «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ»<sup>۵</sup> و «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ کُلَّهَا»<sup>۶</sup>. آیات مشابه دیگری نیز وجود دارد که دلالت بر عظمت و شرافت انسان می کند.

همین انسانی که اشرف مخلوقات است و تطبیق «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ» که عقل باشد بر او شایسته و بایسته است، همین انسان مورد خطاب وحی مکتوب خداوند قرار گرفته است: «یا

→ این بوده که همه روایات را گردآوری کند و کتاب بزرگی شامل همه احادیث و روایات از نظر عقلی تهیه نماید، لکن دگرگونی زمان جز آن خواسته و کتاب موجز و مختصر گردیده است. با این همه، او بیشتر آنچه را در لابلای کتابهای مهم مؤلفان شیعه و سنی به صورت پراکنده بود گرد آورده است، و شاید روزگار برای این کار، کسی را آماده گرداند که از او پیروی کند و گام در جای پای وی گذارد. مؤلف بحثی گسترده و کتابی وسیع را به خوانندگان عرضه کرده است که از مسائل مشکل و دقایق عمیق که به نظر دشوار می رسد پرده برمی دارد، و خدای بدان داناترست. ۲۵ ژوئن سال ۱۹۳۵ م: احمد امین

۱. مانده، آیه ۵.

۲. اسراء، آیه ۷۰.

۳. ص، آیه ۲۶.

۴. بقره، آیه ۳۰.

۵. تین، آیه ۴.

۶. بقره، آیه ۳۱.

أبيها الناس»، و صدها مورد دیگر؛ چگونه می‌تواند سر از نجاست ذاتی درآورد؟ فلاسفه اسلامی انسان را «کون جامع» می‌نامند. در کتابهای روایی آمده است که «أَنَّ الصَّوْرَةَ الْإِنْسَانِيَّةَ هِيَ أَكْبَرُ حُجَجِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ» و یا «أَنَّ الْإِنْسَانَ الْكَامِلَ هُوَ مَثَلُ اللَّهِ الْأَعْلَى وَ آيَةُ الْكِبْرِي وَ خَلِيفَةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ». انسان می‌تواند مُمَثِّلِ خداوند قرار گیرد: «فَالنَّفْسُ خُلِقَتْ وَ أُبْدِعَتْ مِثْلًا لِلْبَارِي جَلَّ اسْمُهُ ذَاتًا وَ صِفَةً وَ فِعْلًا»<sup>۱</sup> چگونه این انسانی که قابلیت چنین مقامی دارد، حکم به نجاست ذاتی او می‌شود؟ آیه شریفه که می‌فرماید: «انما المشركون نجس»، بیانگر پلیدی مشرکان است نه نجاست ذاتی آنها. نجاست امری عارضی است و بر همین مبنا می‌توان گفت هیچ یک از انسانها، چه اهل کتاب و چه غیر اهل کتاب، نجاست ذاتی ندارند و نجاست عارضی هم برطرف شدنی است.<sup>۲</sup>

همان گونه که انسان به حسب ظاهر دارای صورتی است، به حسب حقیقت و مرتبه وجودی‌اش نیز صورتی مناسب با آن مرتبه دارد. صورت حقیقی انسان همان واقعیتی است که در عالم امکان، عالی‌ترین مرتبه وجودی را داراست. آنان در مرتبه خاص وجودی‌اش مجلای صورت حق است، چنان که هر موجودی به حسب مرتبه وجودی‌اش مظهر صورت حق است. لذا در روایات آمده که خداوند آدم را بر صورت خویش آفریده است: «أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ». دیگر موجودات چنین جایگاه و مقامی در عالم خلقت ندارند، چون انسان مظهر اسم و کون جامع است. بر همین اساس، عرفای اسلامی در تبیین حقیقت انسان گفته‌اند صورت حقیقی انسان مساوی با انسان کامل است، یعنی از همان حیثی که گفته می‌شود «این موجود انسان است»، از همان حیث، صورت حقیقی انسان است. انسان کامل به لحاظ مظهریت مقام «واحدیت»، جامع تمام مراتب وجودی در تمام عوالم و با لحاظ مقام «احدیت» که مقام بساطت است، مظهر اسم جامع است. این صورت ظاهری انسان است که گاه به پلیدیهای دنیوی آلوده می‌شود و احکام هم بر ظاهر بار می‌شود و ظاهر است که در معرض حکم قرار می‌گیرد. حال این انسان با این اوصاف چگونه می‌تواند نجاست ذاتی داشته

۱. الشواهد الربوبية، ص ۲۵.

۲. جالب توجه اینجاست آیاتی که کرامت و شرافت و خلافت انسان را مطرح کرده‌اند هیچ‌گونه قیدی ندارند و همه خطابها مطلق است؛ مانند انسان، بنی آدم و....

باشد؟ در اینجاست که پای تأویل به میان کشیده می‌شود و به جای تفسیر ظاهری آیه شریفه «انما المشركون نجس» باید گفت نجاست ظاهری و عرضی است.

انسان براساس دستورهای شرع مقدس در زندگی خود احکام و وظایفی دارد. از بین این وظایف، احکام عبادات و معاملات و همزیستی با دیگر هموعان، از جمله مهم‌ترین مسائل و روابط بشری است. هر آیینی چه الهی و چه غیرالاهی در مورد ارتباط انسانها با یکدیگر قوانینی دارد و از جمله آنها نگاه فقهی مسلمانان به اهل کتاب است که مسلمانان در ارتباطات خود با آنان چگونه باید عمل کنند. آیا ارتباط با آنها همانند مشرکان و غیرالاهيون است و یا غیر از آن است؟ در آیین اسلام، به اعتقاد همه فرقه‌های اسلامی، تکلیف مشرکان روشن است و جای بحث و چون و چرا در آن نیست. بر اساس صریح آیه شریفه «انما المشركون نجس»<sup>۱</sup> تکلیف مسلمانان با این قوم که شریکی برای خداوند قائل‌اند روشن است و باید در معاملات و ارتباط خود با آنها با توجه به این آیه شریفه عمل کنند، یعنی باید به جای تفسیر ظاهری، احکام تأویل را بر آن جاری و ساری کرد.<sup>۲</sup> اما آنچه در اینجا مورد بحث است، این است با پیروان دیگر پیامبران الهی چگونه باید رفتار شود. در اینجا چهار قول مطرح است:

۱. معظم اهل سنت از جمله شافعی و ابوحنیفه و پیروان آنها و بقیه مذاهب براساس شریفه «اليوم أحل لكم الطيبات و طعام الذين أوتوا الكتاب حل لكم و طعامكم حل لهم و المحصنات من المؤمنات و المحصنات من الذين أوتوا الكتاب من قبلكم»<sup>۳</sup> اهل کتاب را پاک می‌دانند و در ارتباط و مراوده با آنها با مشکل خاصی مواجه نیستند. آنها با استناد به این آیه می‌گویند: زمانی که ما بتوانیم با اهل کتاب ازدواج کنیم، حال آنکه انسانها در زندگی زناشویی

۱. دو کلمه «نجس» و «نجس» یعنی به کسر و فتح «جیم» دو معنای متفاوت از هم دارند. «انما المشركون نجس»؛ همانا مشرکان پلید و خبیث هستند. از این آیه نجاست ذاتی و حتی ظاهری مستفاد نمی‌شود، بلکه آیه به این معناست: آنان انسانهای پلیدند، یعنی خبائثت درونی دارند. اما کلمه «نجس» یعنی ناپاک شد. این نجس شدن عاملی دارد که در هر شیء و حتی در انسان نیز می‌تواند صادق باشد و عمومیت دارد. المنجد، ذیل کلمه نجس.

۲. یعنی در معاملات، داد و ستدها، ارتباطات حقوقی، عدم ولایت کافر بر مسلم و تشکیل خانواده، حساب مشرکان با اهل کتاب جداست و هیچ ربطی به نجاست ذاتی آنها ندارد. این مسائل باید از هم تفکیک شود.

۳. مائده، آیه ۵.



خود بیشترین اختلاط را با هم دارند، دیگر چه جایی برای نجس بودن اهل کتاب می‌ماند؟<sup>۱</sup> اینان به‌طور کلی این مسئله را مفروغ‌عنه گرفته‌اند و چندان به این موضوع نپرداخته‌اند. حق هم همین است و پرداختن به موضوعی که مسلم است چندان وجهی ندارد. البته تعداد اندکی از علمای اهل سنت نیز با تعدادی از علمای اهل تشیع همراه هستند و حکم به نجاست اهل کتاب داده‌اند.<sup>۲</sup>

فقه‌های شیعه در این مسئله به دو دسته تقسیم شده‌اند. عده‌ای حکم به طهارت و عده‌ای حکم به نجاست اهل کتاب داده‌اند. آن دسته از فقها که حکم به نجاست اهل کتاب داده‌اند مستندات خود را روایاتی قرار داده‌اند که مسلمانان را از معاشرت با اهل کتاب از قبیل ازدواج، معامله، هم‌غذا شدن، ذبایح اهل کتاب<sup>۳</sup> و حشر و نشر نهی کرده است. در بعضی موارد هم که دلالت بعضی از روایات کافی نبوده، از باب تعبد به موضوع نگاه کرده‌اند و از چارچوب روایات دال بر نجاست خارج نشده‌اند و اجماع علما را مستمسک فتوای خود قرار دادند و یا در بسیاری از فتاوا جانب احتیاط را گرفته و حشر و نشر با اهل کتاب را جایز نشمرده‌اند که در پانوشت به

۱. البته علمای شیعه چند اشکال به دلالت این آیه شریفه کرده‌اند، از جمله اینکه اعراب «طعام» را به «گندم» اطلاق می‌کردند. نکته دیگر اینکه آیه شریفه با کلمه «الیوم» شروع شده که خود دال بر امتنان است، یعنی پس حتماً چیزی باید قبلاً حرام بوده باشد که امروز (الیوم) حلال شده است. هیچ‌یک از این اشکالات بن‌مایه برهانی ندارد. اولاً «الیوم» در این آیه دلالت بر امتنان نمی‌کند، بلکه کلمه «الیوم» در اینجا با توجه به سبک و سیاق آیه یک نوع خطاب و استدراک است که اهمیت موضوع را می‌رساند. اطلاق «طعام» هم بر «گندم» هیچ وجهی ندارد. گندم جزئی از طعام است و در مقابل در بعضی از روایات طعام بر «گوشت» نیز اطلاق شده است و از این اتصالات چیزی نفی و اثبات نمی‌شود. در خصوص نکاح اهل کتاب از دیدگاه اهل سنت، نک: مرغینانی، الهدایة فی شرح پدایة المبتدی، ج ۲، ص ۱۸۵.

۲. نگارنده بر این باور است که آن دسته از علمای اهل سنت که فتوا به نجاست اهل کتاب داده‌اند، فتاوای آنها بیشتر تاریخی و مقطعی است تا یک فتوای فقهی؛ به دلیل اینکه بیشتر علمایی که این گونه فتوا داده‌اند اولاً: فتوای آنها خلاف نص صریح متون فقهی حنفی و شافعی است ثانیاً: آنان در مقطع زمانی خاصی مبادرت به صدور این فتاوا کرده‌اند که مسیحیان، مسلمانان را آزار و اذیت می‌کردند؛ به ویژه در اندلس که همه مسلمانان از وطن خود اخراج شدند و تمام مساجد به کلیسا تبدیل شد. صدور این نوع فتاوا در آن مقطع زمانی در واقع نوعی مقابله با مسیحیان بود. جالب توجه اینکه بیشتر عالمانی که به نجاست اهل کتاب فتوا داده‌اند از اهالی اندلس هستند که بیشترین اذیت و آزار را از سوی مسیحیان دیده‌اند.

۳. درباره حلیت ذبایح اهل کتاب نک: مقاله مفصل آیت‌الله ابراهیم جنانی، کهان اندیشه، شماره ۶۵-۱۳۷۵، ص ۳-۳۰.

تعدادی از آنها اشارت رفته است.<sup>۱</sup>

دسته دوم از فقها که فتوا بر طهارت اهل کتاب داده‌اند، گرچه عده آنان نسبت به دسته اول کمتر است، ولی فتاوی آنها ناظر به آیات قرآنی و طهارت ذاتی انسان و روایاتی است که اهل کتاب را طاهر شمرده است. این دسته مینا را بر قرآن و روایات همسو با آن و اصل «طهارت اشیاء» گذاشته‌اند و در نتیجه فتوا به طهارت اهل کتاب داده‌اند، و در واقع منابع دلالتی این دسته قوی‌تر و پرپیمانه‌تر است، چون علاوه بر روایات که تقریباً به‌طور یکسان در طهارت و عدم طهارت اهل کتاب وارد شده، قرآن و اصل «طهارت اشیاء» نیز مزید بر علت است. گرچه دسته اول نیز به آیات قرآنی استشهد کرده‌اند، ولی به آیاتی استناد کرده‌اند که در آنها تصریحی در این خصوص دیده نمی‌شود و از همین رو از تفسیر به تأویل پناه برده‌اند.<sup>۲</sup> دلیل دیگری که بر اساس آن بعضی از فقها حکم به نجاست اهل کتاب داده‌اند این است که دلالت روایاتی را که به نجاست آنها حکم کرده است مطلق شمرده، ولی روایاتی را که بر طهارت آنها حکم کرده‌اند مقید دانسته‌اند و حال آنکه این دلیل ضعیف‌ترین دلیلهاست.<sup>۳</sup>

رسالة «طهارة اهل الكتاب» و چگونگی تصحیح آن؛ این رساله در واقع چند جلسه درس ابو عبدالله زنجانی بوده که یکی از شاگردانش آن را تقریر کرده و به تأیید استاد خود رسانده است و بیش از هشتاد سال پیش، یعنی سال ۱۳۴۵ ق در نجف به چاپ رسیده است. متأسفانه یک نسخه بیشتر از این رساله در دست نیست و تصحیح چنین نسخه‌هایی مشکلات خاص خود را دارد و آنها را صرفاً باید به روش قیاسی تصحیح کرد.

۱. در بسیاری از فتاوی فقهای که حکم به نجاست اهل کتاب کرده‌اند، صراحتی دیده نمی‌شود و آنان بسیار با احتیاط و با نوعی ترجیح فقهی به این موضوع پرداخته‌اند. این بزرگان عبارت‌اند از: شیخ طوسی، ابن ادریس، محقق حلی، علامه حلی، محقق اردبیلی، شهید اول و ثانی، شیخ یوسف بحرانی، سیدعلی طباطبایی، شیخ محمدحسین نجفی، شیخ انصاری، سید ابوالحسن اصفهانی، سیدحسن بجنوردی، امام خمینی و عده‌ای دیگر از فقها. در خصوص فتاوی فقهای یاد شده نک: به احکام اهل کتاب فی الاسلام، ص ۲۵-۲۶ که به تفصیل از منابع موجود نقل و احکام اهل کتاب را در عبادات، معاملات، سیاسات و شرایط ذمه بیان کرده است. البته نظر و سمت سوی این اثر نیز در تبیین نجاست اهل کتاب است.

۲. از جمله اینکه اهل کتاب را از مصادیق شریفة «إئمة المشركون نجس» دانسته‌اند و این نوع تعیین مصداق با ظاهر چند آیه دیگر قرآن مخالف است.

۳. درباره طهارت اهل کتاب نک: به رسالة طهارة الکتابی، آیت‌الله محمدابراهیم جناتی.

ابتدا رساله بادقت خوانده شد. با اینکه امکانات و ابزار تحریری آن زمان ابتدایی بوده، ولی اغلاط مطبعی کمتر در آن راه یافته است، اما در عوض متن بعضی از روایات با متن نویسنده و یا آیات با روایات به هم آمیخته شده و هیچ گونه علائمی که صدر و ذیل متن نویسنده و یا روایات را مشخص کند به چشم نمی‌خورد. به هنگام مطالعه رساله، سبک و سیاق عبارات چندان منطقی به نظر نمی‌رسید و دستکاری بی‌دلیل متن موجود هم، چندان شایسته نبود. به هر حال رساله دو سه بار با دقت مطالعه شد و هر جا احتمال داده می‌شد که عبارت باید روایات و سخنان معصوم باشد، به منابع حدیثی مراجعه و متن روایاتی که با متن مؤلف آمیخته شده بود و در قالب یک یا دو جمله آمده بود از هم تفکیک شد و با این کار متن استواری خود را بازیافت. در مورد بعضی از کلماتی هم که احساس می‌شد باید نادرست باشد، بدون دستکاری در متن، در پانویس کلمه یا واژه‌ای که به نظر نگارنده درست‌تر می‌آمد نوشته شد.<sup>۱</sup>

نکته دیگر تعلیقاتی<sup>۲</sup> است که از سوی مصحح با استفاده از کلمات فقها، بر این رساله نوشته شده و بدین وسیله بر غنای رساله افزوده شده است. بیشتر این تعلیقات با ذکر نشانی نقل، و کاملاً از کلمات فقها تفکیک شده است، و در برخی دیگر به بیان قول مختار پرداخته که صحت و سقم آن با مصحح است. نکته آخر اینکه در چند مورد که مقرر رساله در پانویس چاپ نجف، مختصر تعلیقاتی دارد که نوعاً هم توضیحی هستند، در پایان هر تعلیقه با ذکر نام وی (الکاظمی) مشخص شده است.

خلاصه رساله: ابوعبدالله زنجانی نخست در مقدمه‌ای کوتاه هدف خود را از تألیف این رساله بیان کرده و سپس مباحثی را در ذیل شش عنوان: «مقدمه تألیف»، «تمهید»، «دلیل المشهور، منه الكتاب»، «دلیل طهارتهم من الكتاب»، «دلیل نجاستهم من الخبر» و «دلیل القول بطهارتهم من الخبر» مورد بحث و بررسی قرار داده و در پایان اقوال و روایات و آیاتی را که دال بر طهارت اهل کتاب بوده تقویت و حکم به طهارت اهل کتاب کرده است.<sup>۳</sup>

۱. البته در مورد آیات قرآن که نوعاً در رساله به درستی نیامده، در متن اصلاح شده و از ذکر این موارد در پانویس خودداری شده است.

۲. بعضی از تعلیقات توضیحی و برخی دیگر بیان اقوال فقهاست.

۳. از جمله عالمان متقدم، ابن جنید و شیخ مفید و بعضی از عالمان معاصر ابوعبدالله همانند سید صدرالدین صدر، سید

این فیلسوف فقیه در این رساله با استقلال رأی عالمانه، بی‌آنکه ذهنیت جانبدارانه‌ای را دخالت دهد<sup>۱</sup> این موضوع و دلالت آیات و روایات را، چه در طهارت اهل کتاب و چه در نجاست آنها، براساس عقل و منطق بررسی کرده و فتاوای فقیهان مخالف و موافق را نقل نموده و ضعف و قوت آنها را نمایانده و استدلالهای طرفین (موافق و مخالف) را به عقل و منطق عرضه کرده و آنچه را که به صواب نزدیک‌تر است، بی‌آنکه تعصب بی‌جا به مذهب خود و یا عنادی با فرقه به ظاهر مخالف داشته باشد، بیان کرده است. جالب توجه اینکه در مواردی نظر عامه را بر خاصه ترجیح داده که چنین روحیه‌ای در عالم علم و تحقیق بسیار نادر و در عین حال شایسته و بایسته است.<sup>۲</sup>

وی در این رساله - با توجه به حجم آن - همه ابعاد موضوع را در نظر گرفته و اقوال موافق و مخالف را به‌طور یکسان نقل کرده و سپس در پایان با نهایت احترام به اقوال علمای مذاهب، قول به طهارت اهل کتاب را تقویت کرده و به آن فتوا داده است.<sup>۳</sup> در مواردی هم که غفلت شده و یا مؤلف استنادات کافی نیاورده، مصحح برای جبران این کاستی مطالبی در قالب تعلیقه در پانویس آورده است.

→ محسن الامین و شیخ محمد رضا آل یاسین حکم به طهارت اهل کتاب داده‌اند و عده‌ای دیگر نیز موافق با این عالمان هستند که در تعلیقات متن عربی آمده است. نک: محمدجواد مغنیه، فقه الامام جعفر صادق، ج ۱، جزء نخست، ص ۳۲ و ۳۳، به نقل از کیهان اندیشه، شماره ۶۱، ۱۳۷۴.

۱. متأسفانه در بیشتر نوشته‌های ما این ذهنیت وجود دارد، و این در عالم تحقیق پسندیده نیست.

۲. حضرت آیت‌الله حکیم در مستمسک عروة الوثقی، حکم به نجاست اهل کتاب کرده است ولی پس از بازگشت از سفر لندن که برای عمل جراحی به آن سامان رفته بود تغییر فتوا داد و طهارت اهل کتاب را به صواب دانست. (به نقل از آیت‌الله جناتی)

۳. منابع این پیشگفتار و تصویر نسخه رساله «طهارت اهل کتاب» را برادر و همکار ارجمند حضرت آقای رضا دادگر تهیه کردند و در اختیار این کمترین قرار دادند. بدین وسیله از ایشان سپاسگزارم.



پروہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## طهارة أهل الكتاب<sup>١</sup>

### مقدمة التأليف

الحمد لله ربّ العالمين والصلاة والسلام على الأنبياء والمرسلين والأولياء الطاهرين. و بعد، فقد أسعدني الله عزّوجلّ بأداء فريضة الحج سنة ١٣٤٢ ق من طريق مصر وكانت إحدى البواخر الخديوية تنقلنا من سويس إلى جدة و كان أغلب عمّال الأخرة من النصارى و كنتُ احتاط في معاشرتهم فادرّكت إنّ العسر الشديد أحاط بنا؛ فقلتُ سبحان ربي إنّك برحمتك الواسعة ما جعلت علينا في دينك من حرج والشريعة الإسلامية سهلة سمحة، فمن أين بدأ هذا العسر؟ ثم قلتُ في نفسي إنّ المشرع الإسلامي - عليه الصلاة والسلام - أوصانا بكتاب الله وعترته وقال: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي ما أن تمسكتم بهما لن تضلوا أبداً»<sup>٢</sup> فراجعتُ إلى القرآن و أحاديث العترة الطاهرة ففهمتُ منهما ما أتيت به في الرسالة فإن أصبت، فجنة من جنات الاجتهاد و إن أخطأت، فالعصمة لله وحده على أنّ الذكرى تنفع المؤمنين. والسلام على من اتبع هدى العلم.

أبو عبدالله

١. محاضرة جلييلة ألقاها سنة ١٣٤٣ ق على جماعة من طلبة العلم فضيلة الأستاذ الشيخ أبو عبدالله في بيان الخلاف في مسألة طهارة أهل الكتاب و نجاستهم و ترجيح القول الأول بالدلائل القويّة. طبع في مطبعة دارالسلام في بغداد، ١٣٤٥ ق.  
٢. قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي فانهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض». الحديث الشريف منقول بالفاظ مختلفة، لكن الروايات متفقة في المقصود، وقد يكون اختلاف الألفاظ بسبب تأكيد و تكرار الرسول (ص) في اكثر من مواضع على مفهوم الحديث. أنظر: سنن الترمذي، ج ١٣، ص ١٩٩؛ كنز العمال، ج ١، ص ٤٨؛ سنن الدارمي، ج ٢، ص ٤٣١؛ مسند احمد، ج ٤، ص ٣٦٦.

## تمهيد

اختلف آراء الفقهاء من المسلمين في نجاسة الكفار على اختلاف فرقهم من اليهود و النصارى و المجوس و المشركين. اتفق فقهاء الشيعة الإمامية على نجاسة المشركين من عبدة الأوثان و الأصنام و الصابئين عبدة الشمس و القمر،<sup>١</sup> و كلّ مَنْ أشرك بالله و اعتقد أنّ غيره سبحانه عزّوجل يملك له نفعاً أو ضرراً، و وافقهم قليل من فقهاء اهل السنة. قال الفقيه القاضي أبو الوليد محمد بن احمد بن رشد القرطبي الاندلسي، المتوفي سنة ٥٩٥ ق في كتابه بداية المجتهد و نهاية المقتصد، في مسألة أسنار المشركين في ضمن كلامه:

و أما سوّر المشرك ففيل إنّه نجس، و قيل إنّه مكروه إذا كان يشرب الخمر، هو و ذهاب القاسم. <sup>٢</sup>ثقال: وسبب الاختلاف معارض لقياس ظاهر الكتاب، أما القياس فهو إنّه لما كان الموت من غير ذكاة هو سبب نجاسة عين الحيوان بالشرع، و جب أن يكون الحياة سبب طهارة عين الحيوان و إذا كان ذلك كذلك، فكلّ حي طاهر العين و كلّ طاهر العين سوّره طاهر. أما ظاهر الكتاب فإنّه عارض هذا القياس في الخنزير و المشرك و ذلك إنّ الله تعالى يقول ﴿فإنّه رجس﴾ و ما هو رجس في عينه، فهو نجس لعينه لذلك استثنى قوم من الحيوان الحي الخنزير فقط و من لم يستثنه حمل قوله ﴿رجس﴾ على جهة الذم له و أمّا الشّرك ففي قوله تعالى ﴿إنّما المشركون نجس﴾<sup>٣</sup> فمن حمل هذا أيضاً على ظاهره استثنى من مقتضى ذلك القياس المشركين و من أخرجه مخرج الذمّ لهم طرد قياسه.<sup>٤</sup>

١. هذا خلاف ما استظهر من عقائدهم، أنظر: ميثاق امين، العدد التجريبي الاول، ص ٥٢، المقالة «أييني در سايه سار آب و نور» و رشيد الخيون، الأديان و المذاهب بالعراق.

٢. ابن رشد القرطبي الأندلسي، بداية المجتهد و نهاية المقتصد، بيروت، دار المعرفة، ج ١، ص ٢٨. لما كان هذا الكتاب، من الكتب القيمة في الفقه الإسلامي ألقه المؤلف الحكيم ابن رشد الاندلسي على اساس مذاهب الأربعة المعروفة بين المسلمين، استند الشيخ ابي عبدالله زنجاني في هذه الرسالة باقوال العلماء المسلمين التي نقل فيها.

٣. التوبة، الآية ٢٨.

٤. بداية المجتهد، ص ٢٩.



ثم رَجَّح النجاسة و قال في آخر كلامه:

و لعل الأرجح أن يستثنى من طهارة أسنار الحيوان و الخنزير و المشرك لأن ظاهر الكتاب<sup>١</sup> أولى أن يتبع، اه. ٢ و هذا الكلام صريح في ترجيحه نجاسة المشركين.

و قال العلامة حسن بن يوسف بن المطهر الحلي (رض) في كتابه منتهى المطلب في تحقيق المذهب:

الكفار أنجاس و هو مذهب علمائنا أجمع سواء كانوا أهل كتاب أو حربيين أو مرتدين و على أي صنف كانوا.<sup>٣</sup>

خلافاً للجمهور. لنا قوله تعالى ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نجس﴾ لا يقال إنه مصدر فلا يصح وصف الخيرية إلا مع حرف التشبيه، و لا دلالة فيه حينئذٍ لأننا نقول إنه يصح الوصف المصادر<sup>٤</sup> إذا كثرت المعاني في الذات كما يقال: «رجل عدل». و ذلك يؤيد ما قلناه و رواه الجمهور عن أبي ثعلبة قال: قلت: يا رسول الله إنا بأرض<sup>٥</sup> أهل الكتاب أفنأكل في أنائبهم؟ فقال رسول الله (ص):

١. كأنه استظهر من الرجس معنى النجس. (الكاظمي)

٢. بداية المجتهد، ص ٢٩، منقول بالفاظ مختلفة؛ و قال المحقق الحلي في كتابه شرايع الإسلام: «الثالث: في الأسار و هي كلها طاهرة، عدا سور: الكلب و الخنزير و الكافر، و في المَسُوخ تردّد و الطهارة أظهر. و من عدا الخوارج و الغلاة من أصناف المسلمين طاهر الجسد و السور»، ج ١، ص ١٣. في النسخ المتداولة: «و في سور المَسُوخ».

٣. منتهى المطلب، ج ١، ص ١٦٨. «و ضابطه: كُلُّ مَنْ خَرَجَ عَنِ الْإِسْلَامِ، أَوْ مَنْ انْتَحَلَهُ وَ حَجَّدَ مَا يُعْلَمُ مِنَ الدِّينِ ضَرُورَةً، كَالْخَوَارِجِ وَ الْغَلَاةِ، لَا فَرْقَ بَيْنَ أَنْ يَكُونَ الْكَافِرَ أَصْلِيًّا أَوْ مُرْتَدًّا، وَ لَا بَيْنَ أَنْ يَتَدِينَ بِمِلَّةِ أَوْلَا، وَ لَا بَيْنَ الْمُسْلِمِ إِذَا أَنْكَرَ مَا يَعْلَمُ ثُبُوتَهُ مِنَ الدِّينِ ضَرُورَةً وَ بَيْنَهُ، وَ الْأَقْرَبُ طَهَارَةٌ غَيْرِ النَّاصِبِ لِأَنَّ عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لَمْ يَجْتَنِبْ سُورَ مَنْ بَايَنَهُ مِنَ الصَّحَابَةِ». أنظر: تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ٦٨، طبع الحديث. و قال أيضاً في الفصل الثالث: في الأسنار، مسألة ١١، «الأسنار كلها طاهرة إلا سور نجس العين و هو الكلب و الخنزير و الكافر على الأشهر» أنظر نفس المصدر، ص ٣٩.

٤. لعل وجه الصحيح: وصف المصادر.

٥. في التذكرة: بأرض قوم. لما كان كتاب التذكرة من كتب الفقه المقارن المهمة، و لما امتاز به مؤلفه الفقيه من باع الطويل، و تمرّس واسع في المباحث الفقهية، و حيث يعدّ مرجعاً معتمداً عند الكثير من العلماء، فلذا التزمنا باستخراج اقوال فقهاء الإسلام من هذا الكتاب القويم و في صورة اللزوم نقل من غيرها.

ع في التذكرة: نأكل في أنائبهم.

﴿لِئَلَّامُ يَكْفُرَ بِهَا فَمَا أَكَلُوا فِيهَا﴾، فليتم تجدولغيرها غسلوها وكلوفيهما<sup>١</sup> و هو متفق عليه.

و قال في التذكرة:

الكافر عندنا نجس لقوله تعالى ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ و الحذف على خلاف الأصل، و الوصف بالمصدر جازي لكثرة<sup>٢</sup> المعنى، و قوله ﴿كذلك يجعل الله الرجس على الذين لا يؤمنون﴾<sup>٣</sup>.

و كأنه فسّر الرجس بالنجس، كما عرفت تفسير الرجس بالنجس من فحوى كلام ابن رشد. و لما كانت عادة صاحب التذكرة نقل الخلاف الواقع بين فقهاء أهل السنة و موافقتهم للشيعة و لم يذكر في كتابيه هذين فهو يظهر عدم عثوره للخلاف.

اما أهل الكتاب أي الفرق الثلاث (اليهود و النصارى و المجوس)<sup>٤</sup> فاتفاق أهل السنة على طهارتهم،<sup>٥</sup> لأنهم ليسوا من المشركين الذين حَكَمَ القرآن بنجاستهم<sup>٦</sup> و لقوله تعالى: ﴿و طعام الذين أوتوا الكتاب حل لكم و طعامكم حل لهم﴾<sup>٧</sup> و ستعرف دلالة الآية و سبب نزولها؛ و يفسرون النجس بالنجاسة الحكمية و إن هذه الكلمة وردت مورد الذم لهم.

١. سنن البيهقي، ج ١، ص ٣٣ و مستدرك الحاكم، ج ١، ص ١٤٣. نَقَلَ العلامة الحلي في التذكرة، ج ١، ص ٦٧ بألفاظ مختلفة، هذا هو نصه: «لا تأكلوا فيها إلا إن لا تجدوا غيرها، فاغسلوها ثم كلوا فيها».

٢. في التذكرة لشدة المعنى.

٣. الأنعام، الآية ١٢٥.

٤. العلامة الحلي، التذكرة، ج ١، ص ٦٧، الطبع الحديث، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.

٥. اعلم أن أهل الكتاب كما صرح في المبسوط و السرائر و وسائل الشيعة، و عدة من مصادر الشيعة و السنة، هم اليهود و النصارى و المجوس لقوله تعالى ﴿يا أهل الكتاب لم تحاجون في إبراهيم و ما أنزلت التوراة و الانجيل إلا من بعده﴾ آل عمران، الآية

٦٥. السرائر، ج ١، ص ٤٧٣ و المبسوط، ج ٢، ص ٩. أنظر: احكام اهل الكتاب في الاسلام، مدخل الكتاب، ص ١١.

٦. حيث قال ابن حزم الاندلسي في المحلى: «و كل ما ذبحه أو نحره يهودي أو نصراني أو مجوسي، نساؤهم أو رجالهم فهو حلال لنا و شحومها حلال لنا إذا ذكروا اسم الله تعالى عليه.» أنظر: المحلى، ج ٦، ص ١٤٣، طبع بيروت. و في مصدر آخر قالوا: «يشترط في حل ذبيحة الكتابي أن يذكر اسم الله تعالى عليها كالمسلم.» أنظر: الفقه على المذاهب الاربعة، ج ٢، ص

٢٣، و معنى ابن قدامة، ج ١، ص ٧٣: امام شافعي، الام؛ مرغيناني، الهداية؛ مالك، المؤطا.

٧. أي: الكفار.

٨. المائدة، الآية ٥.

و أما أهل الكتاب عند الشيعة الإمامية، لشهرتهم قائمة على نجاستهم عيناً. قال الشيخ الكبير<sup>١</sup> في حاشيته على المدارك:

أَنَّ الحكم بنجاسة [أهل الكتاب] شعار الشيعة يعرفه علماء العامة منهم، بل و عوامهم يعرفون أَنَّ هذا مذهب الشيعة، بل و نسائهم و صبيانهم يعرفون ذلك و جميع الشيعة يعرفون إِنَّ هذا مذهبهم في الأعصار و الأمصار و ادعى الشريف المرتضى علم الهدى و ابن إدريس الحلبي الإجماع عليه.<sup>٢</sup> و نقل عن القديمين و هما ابن الجنيد و ابن أبي عقيل كما في مفتاح الكرامة القول بطهارة أسرار اليهود و النصارى و طهارتهم و هو ظاهر كلام الامامين، محمد بن النعمان المفيد في الرسالة العزية و محمد بن حسن الطوسي، شيخ الطائفة (رض) قال في نهاية: و يكره أن يدعو الإنسان أحداً من الكفار إلى طعامه فيأكل معه، فإن دعاه فليأمر بغسل يديه، ثم يأكل معه إن شاء.<sup>٣</sup> ولكن قيل إِنَّ الشيخ في نفس الكتاب صرّح في غيره موضع بنجاستهم على اختلاف مللهم خصوصاً أهل الذمة<sup>٤</sup> و لذا اعتذر عنه المحقق في النكت، بالحمل على الضرورة و المؤاكلة في الياس قال:

و غسل اليد لزوال الاستقذار النفساني الذي يعرض من ملاقات النجاسات العينية و إن لم تفد طهارة اليد.<sup>٥</sup>

و اعتذر عنه ابن إدريس بأنّه ذكر ذلك إيراداً لا اعتقاداً و مال إلى القول بطهارتهم صاحب المدارك و المفاتيح، الأوّل لما أورد حجج القائلين بالنجاسة نقدها، نقداً وجيهاً و نقل حجج

١. أى: الشيخ الانصارى.

٢. أنظر: جواهر الكلام، ج ١، ص ٤٨. مع اختلاف يسير في الفاظ لما جاء في حاشية المدارك. هذا هو النص: «أَنَّ الحكم بنجاسة أهل الكتاب شعار الشيعة و معروفيته بين جميع طبقاتهم يعرفه علماء العامة منهم و عوامهم و نسائهم و صبيانهم،

بل و أهل الكتاب، فضلاً عن الخاصة فإنهم يعرفون إِنَّ هذا مذهبهم في الأعصار و الامصار.»

٣. الشيخ الطوسي، النهاية و نكتها، ج ٣، ص ١٠٧ و جواهر الكلام، ج ٤، ص ٤٨.

٤. وُزِد في الوافي عدم نجاسة أهل الذمة، أنظر: ج ١٩، ص ١٢٥.

٥. محقق حلّي، النكت؛ و جواهر الكلام، ج ٤، ص ٤٧ - ٤٨.

القائلين بالطهارة وعضدها تعضيداً صحيحاً وقال في آخر كلامه في المسئلة: و يمكن الجمع بين الأخبار، اي أخبار النجاسة و أخبار الطهارة بأحد أمرين، أما حمل هذه، أي أخبار النجاسة على الكراهة ثم إستشهد للثاني بمطابقتها لأصالة الطهارة و للنص و إطلاق النهي عن الصلاة في الثوب قبل الغسل في صحيحة علي بن جعفر - عليهما السلام - و قال و يدل عليه صريحاً، صحيحة اسماعيل بن جابر، الذي سئل عن طعامهم حيث قال الامام - عليه السلام -:

و لا تتركه تقول إنه حرام ولكن تتركه تنزهاً عنه إن في أنيتهم الخمر و لحم الخنزير.<sup>١</sup>

وقال ربما كان ففيه الرواية طبعاً بان النهي عنها شرته لئلا يجلسوا لعارضية لنتهي كلامه.

و قال في المفاتيح في عدّ النجاسات: و الكافر اليهود و النصارى و المجوس، نجس إجماعاً و استدل بقوله تعالى ﴿إنما المشركون نجس﴾ و ﴿كذلك يجعل الله الرجس على الذين لا يؤمنون﴾<sup>٢</sup> ثم قال: و الأكثر على نجاسة الفرق الثلاث أيضاً، لاشراكهم و فيهم ورد ﴿سبحانه عما يشركون﴾<sup>٣</sup> و للصحاح خلافاً للقديمين، لقوله تعالى ﴿طعامكم حلّ لهم﴾ الخ. و هو شامل لما باشروه، و للصحاح المستفيضة و عدم صراحة الآيتين، و خص الأول في النصوص بالحبوب و حمل الثاني للثنية.<sup>٤</sup> ولكن حمل الصحاح الأولى على الكراهة أولى، لدلالة الحسان عليها. بل المستفاد من أكثر النصوص إن الأمر بإجتناهم إنما هو لشربهم الخمر و مزاولتهم لحم الخنزير. و في الصحيح عن مؤاكلة المجوس<sup>٥</sup> فقال: «إذا توضأ فلا بأس»<sup>٦</sup> و المراد من

١. وسائل الشريعة، ج ١٦، باب ٥٤، ص ٤٧٤، ح ١. هذه الرواية منقولة بالفاظ مختلفة ولكن المعنى وافٍ في المقصود.

٢. الأنعام، الآية ١٢٥.

٣. التوبة، الآية ٣١.

٤. الثنية، جمعة النقايا: مؤنث الثنية، أي الطهارة الشيء طهر الشيء.

٥. أن أهل الكتاب هم اليهود و النصارى باتفاق المسلمين كما صرح به الكتاب و السنة و الاختلاف في المجوس؛ إنهم أيضاً من أهل الكتاب، كما صرح به الحديث النبوي هو ما رواه الصدوق في الفقيه «أن ديتهم (المجوس) مثل دية اليهود و النصارى و قال إنهم أهل الكتاب». انظر: الفقيه، ج ٤، ص ١٢١؛ و كما عن رسول الله، قال: «سئوا بهم سنة أهل الكتاب، يعني المجوس» أنظر: الموطأ، ج ١، ص ٢٧٨؛ كنز العمال، ج ٤، ص ٥٠٢.

٦. الحديث: محمد بن الحسن بإسناده، عن الحسين بن سعيد، عن صفوان، عن عيص بن القاسم، قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن

الوضوء غسل اليد. و في هذه الأخبار دلالة على أنّ معنى نجاستهم خبثهم الباطني لا وجوب غسل الملاقي كما مرّت الإشارة إليه. انتهى كلامه.

و يظهر الميل القوي إلى الطهارة من الشيخ الجليل الشيخ ملا محمدكاظم الهروي صاحب كفاية الاصول في كتاب اللغات النيرة في شرح تكملة التبصرة<sup>١</sup> و إن صرح في آخر كلامه و تحقيقه في المسئلة بعد تقوية أدلة الطهارة. إنّ الفتوى على خلاف الشيوخ المفتين بالنجاسة جرئة و جسارة و الاحتياط طريق النجاة. و مال إلى القول بالطهارة استناداً للإمام شيخ الشريعة الاصبهاني(رض) كما استظهرت<sup>٢</sup> منه هذا الرأي في محاضراته التي ألقاها علينا.<sup>٣</sup> قبل الخوض في ذكر دليل المسئلة نضع مقدمة تكفل بيان عقيدة الفرق الثلاث الذين

→ مؤاكلة اليهودي و النصراني، فقال (ع): «لا بأس إذا كان من طعامك». و سألته عن مؤاكلة المجوسي، فقال (ع): «إذا توضأ فلا بأس». أنظر: وسائل الشيعة، ج ١٦، الباب ٥٣، ص ٤٧٣.

١. قال الشيخ مرتضى الحائري في شرحه على العروة الوثقى: أنّ ما ذكره المحقق الخراساني في التعليقة من دلالة «كل شيء طاهر» على طهارة الأشياء بعناوينها الأولية، متمم في المقام، فإنّه على فرض الدلالة يحكم بالطهارة بواسطة الدليل الاجتهادي مطلقاً. انظر: ج ١، ص ٤٤٨.

٢. قد ذكر شيخ الشريعة و مرجع فتوى الشيعة، المولى فتح الله الاصبهاني المذكور - طاب ثراه - في فتواه بتحريم نقل الجنائز (انه لو تعذر المماثل أو المحرم المسلم للاغتسال غسله اليهودي و النصراني) فلو استند المؤلف على روايات هذه المسئلة كان أوفى بغرضه و تلك الاحاديث منشورة في ص ٤٠ من رسالة (تحريم نقل الجنائز) المطبوعة في بغداد سنة ١٣٢٩ ق. (الكاظمي)

٣. كما مال إلى طهارتهم جماعة من الفقهاء المعاصرين و منهم: السيد ابوالقاسم الخوئي، قال: «... و على كلا التقديرين الرواية تدل على طهارة أهل الكتاب و إنّه لا مانع من استخدامهم» و قال في موضع آخر: «اظهر ممّا قدمناه في الأخبار المتقدمة و بذلك ظهر أنّ طهارة أهل الكتاب كانت ارتكازية عند الرواة» و قال أيضاً: «إلى محصل و ذلك لأننا إن قدمنا الأخبار الدالة على طهارة أهل الكتاب و لم نعمل بالأخبار الدالة على نجاستهم». انظر: كتاب الطهارة، ج ٢، ص ٥٢ و ٥٦، ج ٨، ص ١٥٥. و أيضاً قال السيد الكلبيكاني في رسالته الموسوم بنتائج الأفكار، سؤال ٣: سمعت أنّ سماحتكم ترون طهارة أهل الكتاب فهل صحيح ذلك؟ و في أية حدود؟ ج: «نعم الذي أراه طهارة أهل الكتاب طهارة ذاتية». و ذهب أيضاً سيد أمة الإسلامية الشهيد السيد محمدباقر الصدر إلى طهارة أهل الكتاب الذاتية. و استدلل بقاعدة كلية «و كل كافر نجس» و يستثنى من نجاسة الكافر قسماً: أحدهما أهل الكتاب، هم ينسبون أنفسهم إلى ديانات سماوية و الثاني: المجوس و يقال بالفارسية «زر تشت». انظر: الفتاوى الواضحة، ص ٣١٩.

وضعنا الرسالة في حكمهم الشرعي فأقول مستمداً من الله التوفيق: أما اليهود فليسوا بمشركين، بل هم موحدون و لأجل ذلك عدّهم مؤلفو كتب الملل و النحل قسيماً للمشركين، كما صنعه عبدالكريم الشهرستاني في كتابه الملل و النحل، و قال ابومحمد علي بن احمد بن حزم الظاهري المتوفي سنة ٤٥٤ ق في كتاب الفصل في الملل و الاهواء و النحل: «إنَّ أهل هذه الملة (يعني اليهود) موافقون لنا في الإقرار بالتوحيد ثم بالنبوة و بآيات الأنبياء - عليهم السلام - و بنزول الكتب من عند الله عزّوجل إلا أنّهم فارقونا في بعض الأنبياء ثم قال في عدّ فرقهم (الصدوقية)<sup>١</sup> و هم يقولون من بين سائر اليهود (ان عزير ابن الله) تعالى الله عن ذلك و كانوا بجهة اليمين.»<sup>٢</sup> انتهى كلامه.

يحتمل أن تكون هذه الفرقة هم الذين وصفهم القرآن الكريم بقوله تعالى: في سورة التوبة ﴿و قالت اليهود عزير ابن الله﴾<sup>٣</sup> الخ. و اليمن مجاورة للحجاز مطلع أنوار النسبة الإسلامية فبالطبيعة تعرف عقائدهم عند أهل الحجاز. و قال محمد بن جرير الطبري في تفسيره جامع البيان<sup>٤</sup> اختلف أهل التأويل في القائل ﴿عزير ابن الله﴾،<sup>٥</sup> فقال بعضهم كان ذلك رجلاً واحداً و هو (فنحاص) و روى ذلك أيضاً بإسناده عن عبدالله بن عبيد بن عمر وقالوا هو الذي قال إنّ الله فقير ونحن أغنياء فليعلم إنّ جعل الإبن لله تعالى لا يوجب الاشراك، لأنّه خلاف في صفة من صفات الله تعالى و هل يمكن أن يكون له ولد أم لا؟ و هو الذي ينكره التوحيد الإسلامي و المسلمين ينزهونه تعالى عن ذلك.

١. فرقة من اليهود.

٢. الملل و الاهواء و النحل، ج ١، ص ٩٨، طبعة مصر، و استدل بعض الفقهاء على نجاسة اليهود و النصارى، بهذه الآية الشريفة: ﴿و قالت اليهود عزير ابن الله و قالت النصرى المسيح ابن الله...﴾ توبه، الآية ٣١. لكن الاستدلال به لا يخلو عن الضعف من وجوه: الاول: أنّه لا دليل على كون «النجس» حقيقة شرعية في النجاسات المعروفة، بدليل صدور الروايات في زمان الصادقين؛ الثاني: أنّ الآية الشريفة أخصّ من المدعى، لعدم شمولها لليهود و النصارى، بل المجوس؛ الثالث: أنّه لو فرض شمولها، بواسطة ما تقدم، لليهود و النصارى الذين اتخذوا أبحارهم و رهبانهم و المسيح بن مريم أرباباً فلا تشمل لليهود و النصارى. أنظر: الشيخ مرتضى الحائري، شرح العروة الوثقى، ج ١، ص ٤٥٠.

٣. الآية ٣٠.

٤. ج ١، ص ٧٨.

٥. الآية السابقة.

أمّا النصرى، قال ابن حزم: وهذه النحلة (يعني من أنكر التثليث من النصرى) موافقون لنا في الإقرار بالتوحيد. وعدّ الفرق الموحدين المقرّين بنبوة خاتم النبيين أتباع (بولس) الشمشاطي<sup>١</sup> و أتباع (مقدونيوس) الذين كانا بطريركَيْن<sup>٢</sup> و أتباع (أريولس) الذي كان قسيساً و لعلمهم الذين قصدهم القرآن في سورة آل عمران:

﴿ليسوا سواءً من أهل الكتاب أمة قائمة يتلون آيات الله أناء الليل وهم يسجدون \* يؤمنون بالله و اليوم الآخر و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و يسارعون في الخيرات و أولئك من الصالحين﴾<sup>٣</sup> و ما في معنى هذه الآية من الآيات الأخر.

اما عقيدة التثليث الشائعة بينهم فهي مولدة من نظرية كلامية حدثت قديماً بين المتكلمين و هي: أنّ الصفات المعنوية أي التي ينتزع منها معنى قائم بالذات، هل هي عين الذات، كما ذهب إليه الإمامية و المعتزلة أو زائدة على الذات و إنّ هي قائمة بها، كما ذهب إليه الأشاعرة أو صفتا العلم و الحياة اللتان هما من الصفات المعنوية قائمتان بذاتهما كما ذهب إليه النصرى، فالذات و الحياة و العلم جواهر قائمة بذواتهما، فالآله واحد من جهة و ثلاث من أخرى. و بتعبير آخر يقال: إنّ الآله واحد، ولكنه بوحدته فيه تثليث و هو الأب<sup>٤</sup>، و هو الذات المقدسة و الإبن و هو المسيح (ع) تجدّ واستقرّ في بطن أمّه مريم - عليها السلام - و كأنهم يعنون بهذه العقيدة ما توافق قوله تعالى ﴿إنّما المسيح عيسى ابن مريم رسول الله وكلمته ألقاها إلى مريم و روح منه﴾<sup>٥</sup> و الروح القدس و هو منشق<sup>٦</sup> في الأب و الإبن، فالأقاليم أي الاصول ثلاثة، فالأب و الإبن، و روح القدس، ورد ذكرها في الإنجيل ولكن لا يوجد فيه إشارة إلى التثليث الشائع بينهم

١. بالفارسية: سميساطى. بأن يقال: أنّ من أنكر التثليث، لا شك هو من الموحدين، ولكن الموحدين المقرّين بنبوة خاتم النبيين، ليس من اصول عقائدهم، و ما قال ابن حزم من أجل عدم اطلاعه عن عقائد المسيحية.

٢. پاتريارك.

٣. آل عمران، الآيات ١١٣ و ١١٤.

٤. اطلاق «الأب» على الذات المقدسة، أصله، من المسيح (ع) كما في الانجيل و هو شبيهه في الرأفة و كأن الذات المقدسة برأفته أب رؤوف للعالمين. (منه)

٥. نساء، الآية ١٧١.

٦. لعل وجه الصحيح: منبثق.



بعد الإنجيل فلفظ «الروح» ورد في التوراة و لم يقصد بها إلا أصل القدرة الإلهية كما ورد في القرآن الشريف في سورة المائدة ﴿إِذْ أَيْدَتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾<sup>١</sup> و طريقة تأثير تلك القدرة ففي التوراة أنّ الأرض في مبدأ تكوينها حين كانت خاوية خالية مجللة بالظلمات كان روح الله يتحرك على مياهها و من نفخة الله أو روحه نشأت جميع الكائنات الأرضية و قصد أيضاً من لفظها حكمة الله. و كان عيسى(ع) كسائر الأنبياء - عليهم السلام - يدعو الناس إلى الواحد الأحد؛ و هذا المعنى أيضاً كما ترى لا يوجب الإشراك و إن كانت هذه العقيدة بعيدة عن التنزيه، فستعلم غرض القرآن من المشركين إنهم عبدة الأوثان الذين اعتقدوا أنّها ﴿و لا يملك لهم ضراً و لا نفعاً﴾<sup>٢</sup>.

أما المجوس فهم أتباع (زرادشت) الحكيم المؤسس لشريعة المجوس التي كانت ديانة أغلب الفرس في زمان ملوك بني ساسان و أصله من المحتمل من إقليم آذربايجان<sup>٣</sup> و زمان حياته في أوائل القرن السابع و أواخر السادس قبل المسيح على رأى (جكسن) الأمريكي و (وست) الإنجليزي الذي بحثنا عن حياته و شريعته بحثاً دقيقاً مستقصى<sup>٤</sup>. يعتقدون إنّ النور أو اله الخير (هورا مزدا) و الظلمة أو اله الشرّ (أهرمن) اصلان متضادان و هما مبدأ كل موجودات العالم لا يزالان يتضادان إلى انتهاء الدهور، أي مدة (١٢٠٠) سنة، فحينئذ يغلب اصل الخير على اصل الشر.

و الذي يظهر بالتتابع إنّ زرادشت موحد في مذهبه؛ ولكنّه وضع مذهبه الثنوي لإرشاد الناس إلى أنّ العالم ممزوج بالشرور، فينبغي أن يتبع الإنسان مبدأ الخير للصالح العام، و قوله: يغلب اله الخير على اله الشر. لعله يرشد به إلى رقي العالم الإنساني و إبطال الشرور بسعي معلمي الإنسانية و هم الأنبياء - عليهم السلام - و الأولياء و الحكماء.

١. مائده، الآية ١١٠.

٢. طه، الآية ٨٩.

٣. ذهب جماعة من المورخين إلى أنّ «زرادشت» وُلد في بلدة «سردشت» أو في بلدة قرب تكاب المعروف بـ«تخت سليمان» من مضافات آذربايجان. أنظر: ابراهيم پوردوود، گاتها، ص ٤٢.

٤. أنّ زرادشت من الانبياء الالهى و له شريعة أسس على إلهام من جانب الله تعالى و أنّه موحد في مذهبه، و بالحرى يعدّه من الموحدين و ليس من المشركين قطعاً. أنظر: شيخ شهاب الدين السهروردي، حكمة الاشراق.

## دليل المشهور، منه الكتاب

إِحْتَجَّ المشهور بقوله تعالى في سورة التوبة:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا ﴾<sup>١</sup> الخ. و اليهود و النصارى مشركون لقوله تعالى في سورة التوبة أيضاً ﴿ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزِّيْرُ بْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيْحُ بْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَتُّونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلِ قَاتِلِهِمُ اللَّهُ أَتَىِ يُؤْفَكُونَ \* اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيْحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ مَا أُمُّرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾<sup>٢</sup>. يتألف من الآيتين قياس و هو أنّ اليهود و النصارى، مشركون لاستفادة ذلك من قوله تعالى: ﴿ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾ و المشركون نجس لقوله تعالى: ﴿ إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ ﴾ فالنتيجة أنّ اليهود و النصارى نجس. و فيه أولاً: أنّ النجس لغة المستقذر. قال الهروي في تفسير الآية: يقال لكل مستقذر نجس و المستقذر اعم من النجس بالمعنى المصطلح عليه، و الواجب حمل اللفظ على الحقيقة اللغوية عند فقد المعنى الشرعي، و هو غير ثابت في المقام؛ و ثانياً: إنّ الروايات من طريق الخاصة و العامة استفاضت إنّ معنى اتخاذهم أحبارهم و رهبانهم أرباباً من دون الله هو الطاعة لهم. ففي تفسير الصافي عن جعفر بن محمد (ع) قال:

أما والله ما دعوهم إلى عبادة أنفسهم ولو دعوهم لما<sup>٣</sup> أجابوا لهم ولكن أحلوا<sup>٤</sup> حراماً و حرّموا عليهم حلالاً فعبدوهم من حيث لا يشعرون.<sup>٥</sup>

و روى الطبرسي في تفسيره عن أبي جعفر الباقر و أبي عبدالله الصادق - عليهما السلام -

إنّهما قالوا:

١. الآية ٢٨.

٢. الآيات ٣٠ و ٣١.

٣. ما اجابوهم.

٤. أحلوا لهم حراماً.

٥. الكافي، ج ١، ص ٥٣.

أما والله ما صاموا ولا صلوا ولكنهم أحلوا لهم حراماً وحزموا عليهم حلالاً  
فاتبعوهم<sup>١</sup> من حيث لا يشعرون.<sup>٢</sup>

و روى محمد بن جرير الطبري في تفسيره باسناده عن الثعلبي باسناده عن عدي بن حاتم قال أتيت رسول الله (ص) و في عنقي صليب من ذهب، فقال: «يا عدي أطرح هذا الوان من عنقك» قال: فطرحته و أنهيت<sup>٣</sup> إليه و هو يقرأ في سورة براءة فقرأ هذه الآية ﴿اتخذوا أحيارهم و رهبانهم أرباباً من دون الله﴾<sup>٤</sup> قال: قلت يا رسول الله، أنا لسنا نعبدهم. فقال: «أليس يحرمون ما أحل الله فتحرمونه و يحلون ما حرم الله فتحلون»<sup>٥</sup> قال قلت بلي، قال: «فتلك عبادتهم» و روى هذه الرواية عن رجاله بطرق عديدة باختلاف يسير في المتون و اتحاد في المعنى و روى عن أقدم المفسرين عبدالله بن عباس: «لم يأمرهم أى الرهبان و الأحيار إن يسجدوا لهم ولكن أمرهم بمعصية الله فاطاعوهم فسامهم الله بذلك أرباباً»<sup>٦</sup>.

فهذه الروايات تدل أن معنى اتخاذهم الرهبان و الأحيار أرباباً من دون الله هو الطاعة لهم في معصية الله، و ليس معناه إنهم اتخذوهم أرباباً و اعتقدوا إنهم آلهة السموات و الأرضين و خالقوهم؛ فبعد، في اللغة بمعنى خضع و الطاعة خضوع كامل في نفسه، فحينئذ يقال أطلق الشرك على الطاعة لهم فهي نوع من العبادة؛ و ثالثاً: الشرك في القرآن إستعمل في معاني منها في معنى الرياء كما في قوله تعالى في آخر سورة الكهف:

﴿قل إنما أنا بشر مثلكم يوحى إلى إنما إلهكم إله واحد فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً ولا يشرك بعبادة ربه أحداً﴾<sup>٧</sup>.

فاتفق العلماء أن المراد في المقام هو الإشراك بالرياء و عدم الخلوص في النية، و الله تعالى

١. فاتبعوه.

٢. مشكاة الأنوار، ص ٢٥٩.

٣. أتيت.

٤. التوبة، الآية ٣١.

٥. لم اعثر بهذه الرواية في المجامع الروائية.

٦. أيضاً لم اعثر بهذه الرواية في المجامع الروائية.

٧. الكهف، الآية ١١٠.

أمرنا أن نعبده مخلصين، فالصلاة رياءً نوع من الشرك؛ و يدل عليه ما رواه حجة الإسلام أبو حامد الغزالي في كتابه إحياء العلوم عن النبي (ص):

إنّ أخوف ما أخاف عليكم الشرك الأصغر قالوا: و ما الشرك، قال: «الزياء»  
قال: يقول الله تعالى مَنْ عمل عملاً أشرك فيه غيري فهو له و أنا منه برىء و أنا اغنى الأغنياء عن الشرك.<sup>١</sup>

و روي عن الشداد بن أوس رأيث النبي (ص) يبكي، فقلت: ما يبكيك يا رسول الله، قال:  
إني تخوفت على أمتي الشرك أما إنهم لا يعبدون صنماً و لا شمساً و لا قمرًا ولكنهم يراؤن بأعمالهم.<sup>٢</sup>

فإن أبيت عن ذلك فيشكل الأمر في قوله تعالى في سورة الأعراف:

﴿هو الذي خلقكم من نفس واحدة و جعل منها زوجها ليسكن إليها فلما  
تعشاها حملت حملاً خفيفاً فمرت به فلما أثقلت دعوا الله ربهما لئن آتيتنا  
صالحاً لنكونن من الشاكرين \* فلما آتيتهما صالحاً جعلاً له شركاء فيما  
آتيتهما فتعالى الله عما يشركون﴾.<sup>٣</sup>

روى الطبرسي<sup>٤</sup> بإسناده عن مجاهد و قتادة أنّ «النفس الواحدة» هو آدم (ع) و «زوجها»  
هي حواء (ع) فهما ناديا ربهما و قالوا: يا ربنا، ﴿لئن آتيتنا صالحاً﴾ روى بطرقه عن الحسن  
صالحاً أي غلاماً ﴿لنكونن من الشاكرين﴾. و قال و جاء إبليس رسول على حواء و قال سميه  
عبدالحرث<sup>٥</sup> و كان اسمه في الملائكة «الحرث» أو قتلته<sup>٦</sup> فذكرت لآدم (ع) فكأته لم يكرهه  
فسمته عبدالحرث، و روي عن قتادة عن الحسن عن سمرة بن جندب المذكور في حديث لا  
ضرر و لا ضرار عن النبي (ص) قال:

العلوم الثاني ومطالعات فريسي  
الجامع علوم الثاني

١. فيض الكاشاني، المحجة البيضاء، ج ٦ ص ١٤٠.

٢. ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة، ج ٢، ص ١٧٩، فصل في ذكر الآيات و الاخبار الواردة.

٣. الاعراف، الآيات ١٨٩ و ١٩٠.

٤. مجمع البيان، ج ٤، ص ٧٨١-٧٨٣.

٥. سموة عبدالحرث.

٦. قتلته.

كانت حواء لا يعيش لها ولد فنذرت لئن عاش لها ولد لتسميه عبدالحرث  
فعاش لها ولد فسمته عبدالحرث و إنما كان ذلك من وحي الشيطان.

و روي عن ابن عباس، أن ذلك اي تسميتهما ولدهما عبدالحرث، قوله تعالى ﴿جعل له  
شركاء فيما آتيهما﴾<sup>١</sup> أشركه في طاعته في غير عبادة و لم يشرك بالله و لكن اطاعه و قال  
الطبرسي في المجمع ﴿خلقكم من نفس واحدة﴾<sup>٢</sup>، يعني آدم ﴿و جعل منها زوجها﴾<sup>٣</sup>، يعني  
حواء و بعد أن ذكر أن المراد من ﴿نفس واحدة﴾ و ﴿زوجها﴾ هما آدم و حواء؛<sup>٤</sup> أول الآية بما  
يناسب عصمة آدم؛ ولكن الروايات بواسطة العامة استفاضت في المعنى الأول و هو الموافق  
لاسلوب القرآن، و ظاهره فعلى هذه استعمل الشُّرك في أدنى مراتب الطاعة لغير الله تعالى كما  
علم من مطاوي ما ذكرنا، فالشُّرك و الإِشراك في المقامات المذكورة معنًى مقابل للتوحيد  
الإسلامي الخالص، فالقرآن الذي هو دستور الشريعة الإسلامية؛ و قام هادماً أساس كل قسم  
من الشُّرك حتى أن الإِطاعة لمن له أدنى سلطان باطل شرك في نظره، فالموحد الخالص به<sup>٥</sup>  
العبادة هو الذي يعتقد أن غيره سبحانه و تعالى ﴿ولا يملك لهم ضرراً و لا نفعاً﴾<sup>٦</sup> بل هو الذي  
يكشف البأساء و الضراء.

ولكن للشُّرك مراتب بعضها يوجب الاجتناب و نجاسة ملاقيه رطباً لمصالح تعود لنفس  
المسلمين من سرية<sup>٧</sup> أخلاقهم الفاسدة بالمعاشرة معهم كالمشركين عبدة اللات و العزى و  
الأوثان و الشمس و القمر و بعضها لا يوجب ذلك كمن أشرك بالله، و صلى مُراثياً فإذا علمنا  
أن فرداً من المشرك ليس بنجس قطعاً، و إن فرداً آخر نجس بالاجماع، و فرداً ثالثاً مشكوك  
النجاسة، فما المانع من شمول قوله(ص) «كلُّ شيء طاهر حتى تعلم أنه قَذِرٌ»<sup>٨</sup> فمن تتبع

١. الاعراف، الآية ١٩٠.

٢. الاعراف، الآية ١٩٠ و في سورة النساء، الآية الاولى، ﴿خلقكم من نفس واحدة و خلَّق منها زوجها...﴾.

٣. عقيب الآية السابقة.

٤. مجمع البيان، ج ٤، ص ٧٨٢.

٥. أي: لربه.

٦. طه، الآية ٨٩.

٧. بلوح من ضعف تناسب الكلام إن في اثنا عشر كلمة محذوفة. (الكاظمي)

٨. وسائل الشيعة، ج ٢، باب ٣٧، ج ٤، و في بعض النسخ «كلُّ شيء نظيف...».

القرآن و عرف أصوله و أسلوبه يرى أن المشرك النجس في نظر القرآن هو عبدة الأوثان الذين اعتقدوا أن الأصنام ﴿يملك لهم ضراً و نفعاً﴾<sup>١</sup> و هم المراد في الآية ﴿إنما المشركون نجس فلا يقربوا المسجد الحرام﴾<sup>٢</sup> لا أهل الكتاب. و يؤيده أن الله سبحانه تعالى لما منع المشركين عن قرب المسجد الحرام و خاف المؤمنون عن انقطاعهم عن المسجد الحرام، و الحرم انقطاع تجارتهم كما يشير إليه قوله تعالى ﴿و إن خفتم عيلة فسوف يغنيكم الله من فضله﴾<sup>٣</sup> فعوضهم عن ذلك بأخذ الجزية التي هي خير لهم و قال عقيب هذه الآية:

﴿قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله و لا باليوم الآخر و لا يحرمون ما حرم الله و رسوله و لا يدينون دين الحق من الذين أوتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يد و هم صاغرون﴾<sup>٤</sup>

ففرق في الآيتين أهل الكتاب عن المشركين فأهل الكتاب تؤخذ منهم الجزية و المشركون يقاتلون فمفاد الآيتين منع المشركين عن قرب المسجد الحرام و كان ذلك في خسران تجارتهم، و خوفاً من عيلة و مقاتلة أهل الكتاب حتى يعطوا الجزية لسد عيلتهم و يكون خيراً لهم ولو كان أهل الكتاب من المشركين الذين قصدتهم لما كان معنى للخوف من العيلة و ذكر أهل الكتاب في قبالهم بل كان الحكم بعد منعهم من الحرم المقاتلة للانتفاع بدل انقطاع التجارة.

و يشعر باختصاص المشركين بعبدة الأوثان الآيات الواردة في شأنهم كقوله تعالى في سورة البقرة ﴿ما يودّ الذين كفروا من أهل الكتاب و لا المشركين أن ينزل عليكم من خير من ربكم﴾<sup>٥</sup> و كقوله تعالى في المائدة ﴿لتجدن أشدّ الناس عداوة للذين آمنوا اليهود و الذين أشركوا﴾<sup>٦</sup> و قوله تعالى ﴿لم يكن الذين كفروا من أهل الكتاب و المشركين منفكين حتى

١. طه، الآية ٨٩.

٢. التوبة، الآية ٢٨.

٣. عقيب الآية السابقة.

٤. التوبة، الآية ٢٩.

٥. الآية ١٠٥.

٦. الآية ٨٢.

تأتيهم البينة<sup>١</sup>. إن قيل أن قوله تعالى في سورة المائدة ﴿لقد كفر الذين قالوا إن الله هو المسيح ابن مريم﴾<sup>٢</sup> ينبىء إنيهم الهو، و تأليه أحد من عباده تعالى يوجب الكفر و النجاسة قلت إن تفسير الآية يشعر بغير ظاهره.

قال ابوالحسن القاضي عبدالجبار بن احمد المتوفي سنة ٤١٥ ق في كتابه تنزيه القرآن عن المطاعن، ما هذه عبارته:

كيف يصح ذلك و ليس في النصارى من يطلق ذلك أي أنه قال ﴿الله هو المسيح﴾ جوابنا أن من يقول منهم بأن الله تعالى اتخذ المسيح، فصار لاهوتاً بعد ان كان ناسوتاً و إنيه يحيي الموتى و إنيه يلزم عبادته، فهو قائل بهذا القول في المعنى؛ و لذلك قال بعده ﴿و قال المسيح يا بني اسرائيل اعبدوا الله ربي و ربكم﴾<sup>٣</sup> فنبه بذلك على أن المراد ما ذكرنا. انتهى كلامه. فيظهر من كلامه إن النصارى لا يعتقدون أن الههم الفرد كما ينبىء ظاهر الآية ثم قال و ربما قيل في قوله تعالى ﴿لقد كفر الذين قالوا إن الله ثالث ثلاثة﴾<sup>٤</sup> كيف يصح ذلك و ليس في النصارى من يقول هذا القول، بل يقولون الاله واحد لكنه يوصف بأنه ثلاثة أقانيم «أب و ابن و روح القدس» و جوابنا إن الله تعالى لم يحك عنهم إنيهم يقولون ثالث ثلاثة آلهة، بل قال إنيهم يقولون ثالث ثلاثة، و هو معنى قولهم إذا ثبتوا إنياً و أباً و روحاً قديماً، و على هذا الوجه يقول في هؤلاء المشبهة إنيهم يثبتون معبودهم ثالثاً و رابعاً و عاشراً إذا قالوا إن معه علماً و قدرة و حياة قديمة و لا معتبر بالعبارات في ذلك و لو لم يصح ما ذكرنا لقطعنا على إن الله كان فيهم من يقول ذلك و لم تعلمه و لذلك قال بعده ﴿ما المسيح ابن مريم إلا رسول قد خلت من قبله الرسل﴾<sup>٥</sup> و هذا الكلام من هذا الإمام صريح فيما ذكرنا في عقيدتهم.

١. البينة، الآية ١.

٢. الآية ١٧.

٣. المائدة، الآية ٧٢.

٤. المائدة، الآية ٧٣.

٥. نفس السورة، الآية ٧٥.



دليل طهارتهم من الكتاب<sup>١</sup>إحتج القائلون<sup>٢</sup> بالطهارة بقوله تعالى في سورة المائدة:٣

﴿يسئلونك ماذا أحلّ لهم قل أحلّ لكم الطيبات و ما علمتم من الجوارح مكلبين تُعلّمونهن ممّا علمكم الله فكلوا ممّا أمسكن عليكم و اذكروا اسم الله عليه و اتقوا الله إنّ الله سريع الحساب \* اليوم أحلّ لكم الطيبات و طعام الذين أوتوا الكتاب حلّ لكم و طعامكم حلّ لهم﴾<sup>٤</sup>.

و الآية ظاهرة في طهارتهم و عن بعض أهل اللغة إنّه البرّ خاصة كما نقل عن الجمل و الصحاح و القاموس و في المغرب إنّه غلب على البرّ خاصة، و في النهاية عن الخليل إنّه الغالب فعليه لا تدل على طهارة مطلق طعامهم و يؤيده حديث أبي سعد المروري في طريق العامة كتنا نخرج الصدقة الفطرة صاعاً من طعام أو صاعاً من شعير و في رسالة الفقيه عن قوله تعالى ﴿و طعام الذين أوتوا الكتاب...﴾<sup>٥</sup> الخ. فقال كان أبي يقول إنّما هي الحبوب و أشباهها و هذه

١. من هذه الطائفة جماعة من الفقهاء المعاصرين ذهبوا إلى الفتوى بطهارة أهل الكتاب، منهم: سماحة الحجة السيّد حسين البروجردى (يروى الشيخ آية الله المنتظري أنّه كان حاضراً عند ما جاء الشيخ محققى يستئذن الامام البروجردى لسفر إلى المانية كممثل له في هذا البلد فُسئله أنّ طيبعت الطعام مع السُكّان هناك، فأجابه الامام البروجردى بأنّ أكّد على طهارة أهل الكتاب و لا حرج في مخالطتهم) و منهم: السيّد ابوالقاسم الخوئي؛ السيّد محسن الحكيم؛ السيّد محمدباقر الصدر؛ الشيخ حسينعلی المنتظري؛ السيّد محمد رضا الكلبيگانی؛ السيّد على السيستاني؛ الآغا رحيم ارباب كما هو المشهور؛ السيّد محمد حسين فضل الله؛ الشيخ ابراهيم الجناتي؛ الشيخ يوسف الصانعي، و فيلسوف الفقهاء و فقيه فلاسفة الإسلام السيّد محمد حسين الطباطبائي. أنظر: حواشي العروة الوثقى و شروحها، في ذيل المسئلة العاشرة في نجاسة الكافر. و الميزان، ج ١٠، ص ٢٢٩؛ فقه الحياة، و رسالاتهم في العبادات و المعاملات.

٢. و اعلم أنّ القائلين بطهارة أهل الكتاب استدلوا على ذلك، بالكتاب و السنة و الاصل الفقهي؛ و اصل طهارة انسان الذاتية. و أمّا الكتاب، و استدلوا بهذه الشريعة: ﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ...﴾ و أمّا السنة فمنها عدّة طوائف من الأخبار رواه الكليني في فروع الكافي، ج ٤، ص ٢٦٣ و روى الشيخ في التهذيب، ج ٩، ص ٨٨ و رواه الصدوق في الفقيه، ج ٣، ص ٣٤٨ و المصادر الروائية أخرى. و أمّا الأصل، فهو يقتضى طهارة أهل الكتاب، إذ مقتضى اصالة الطهارة في كل ما شك في طهارته و نجاسته هو الطهارة، أنظر: مقدمة المصحح لهذه رسالة.

٣. أنّ جملة من فقهاء غير الإمامية، استدلوا على طهارة أهل الكتاب بقوله تعالى ﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ...﴾ المائدة، الآية ٥. أنظر: السيّد محمدباقر صدر، بحوث في شرح العروة الوثقى، ج ٣، ص ٢٨٨.

٤. الآيات ٤ و ٥.

٥. المائدة، الآية ٥.

المناقشة مردودة؛ أولاً: بنفس كلام الله تعالى حيث استعمل في معنى عام و الأصل فيه هو الحقيقة كقوله تعالى ﴿كل الطعام كان حلالاً لبني إسرائيل إلا ما حرم إسرائيل على نفسه﴾<sup>١</sup> قيل في تفسيره كما في جامع البيان للامام الطبري أنّ يعقوب - عليه السلام - أصابه داء في عرقه فنذر أنّ لا يأكل اللحم و مورد الآية هذا المعنى.<sup>٢</sup> و كقوله تعالى في سورة الانسان ﴿و يُطعمون الطعام على حُبّه مسكيناً و يتيماً و اسيراً﴾<sup>٣</sup> و كقوله تعالى ﴿أحلّ لكم صيد البحر و طعامه متاعاً لكم السبارة﴾<sup>٤</sup> الخ و هل تحتمل أن يكون طعام البحر هو البزّ للتفسيريين كونه هلهلسمك.<sup>٥</sup>

و ثانياً: النظر إلى سبب نزول الآية يبين خلاف ذلك. قال ابو جعفر محمد بن احمد بن اسماعيل الصفار المرادي النحوي النحاس المتوفي سنة ٣٣٨ ق برواية أبي بكر محمد الادفري النحوي في كتابه الناسخ و المنسوخ ﴿اليوم أحلّ لكم الطيبات...﴾<sup>٦</sup> الخ. فقالوا فيه ثلاثة أقوال، فمنهم من قال: أحلّ لنا طعام أهل الكتاب<sup>٧</sup> و ان ذكروا عليه غير اسم الله، فكان هذا ناسخاً لقوله تعالى ﴿و لا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه﴾<sup>٨</sup> و ما أهلّ لغير الله به<sup>٩</sup> و قال قوم ليس هذا ناسخاً ولكنه مستثنى من ذلك؛ و قال آخرون، ليس بنسخ و لا استثناء ولكن إذا ذكر أهل

١. آل عمران، الآية ٩٣.

٢. بياض في الاصل و هكذا لم يتصرف في قوله (جامعة البيان الطبري). (الكاظمي)

٣. الآية ٨.

٤. المائدة، الآية ٩٦.

٥. و في الوافي باب طعام أهل الذمة و مؤاكلتهم في أنبيتهم، و المستفاد من كثير من أخبار هذا الباب عدم نجاسة أهل الذمة أو عدم تعدى نجاستهم، لأنّ الأمر باجتناهم فيها معلل باستعمالهم الميتة و الدّم و لحم الخنزير و الخمر و نحو ذلك. الوافي، ج ١٩، ص ١٢٥؛ قال العلامة الشعراي في حاشية على هذا الموضع من الوافي في ذيل قول الفيض «معلّل باستعمالهم الميتة»: الظاهر أنّ التعليل حكمة الاجتناب من أهل الكتاب، و لا يدلّ على كون نجاستهم عرضية بملاقات الخمر و الخنزير و إلاّ لكان الوجه الحكم بطهارتهم مع الشك في الملاقات و استعمال الخمر و الخنزير. أنظر: احكام أهل الكتاب في الاسلام، ص ١٤٤.

٦. المائدة، الآية ٥.

٧. و لا يخفى أنّ مثل الضيافة و التصرف في مثل الزيت و العسل و نحوهما يوجب غالباً المسّ بالأيدى فلاحدّ أن يستشهد بهذه الأخبار أيضاً على أنّ طهارة اهل الكتاب ذاتاً كانت مفروغاً عنها عند المسلمين. أنظر: حسينعلى المنتظري، دراسات في ولاية الفقيه، ج ٣، ص ٤٤٣.

٨. الأنعام، الآية ١٢١.

٩. المائدة، الآية ٣؛ و النحل، الآية ١١٥.

الكتاب غير اسم الله لم تؤكل ذبيحتهم، فالقول الأول عن جماعة من العلماء كما قال العطاء: كل ذبيحة النصراني و ان قال بإسم المسيح، لأن الله قد أحل ذبائحهم و قد علم ما يقولون، فالناسخ أو الاستثناء ناظر إلى المنسوخ و المستثنى، فلولا كون الناسخ أو الاستثناء هو ذبيحتهم لما توجه على المنسوخ أو المستثنى و لما استقام المعنى.

و ثالثاً: أنّ الحبوب داخلة في الطيبات مع عموم الحلية لحبوب المشركين أيضاً.

و رابعاً: نفس النصوص الآتية شارحة و دالة على أنّ معنى الطعام عام كما سيظهر.

و خامساً قول مالطغويين ألسيما عيل الثعالبي في فقه اللغاتسرخينةطعاعيتخمنذقيق دون العصيدة في الرقة و فوق الحسا<sup>١</sup> من دقيق و سمن و لبن.<sup>٢</sup> وعدّ أنواع الطعام، و كان لفظ الطعام اسلمهنس الطعام وشامل لجميعقسامه وفي قول مثلثعالبي كفاية في بيان الحقيقة.

### دليل نجاستهم من الخبر<sup>٣</sup>

إحتج القائلون بالنجاسة أيضاً بروايات كصحيحة علي ابن جعفر عن أخيه موسى (ع) أنّه

١. و الوليفة طعام. (منه)

٢. و الريكة طعام يتخذ من بر و تمر و سمن. (منه)

٣. مال إلى نجاسة أهل الكتاب جملة من الفقهاء منهم: الشيخ الطوسي؛ العلامة الحلي؛ الشيخ يوسف البحراني؛ السيد علي الطباطبائي؛ الشيخ الانصاري؛ الشهيدين الاول والثاني؛ ابن ادريس الحلبي؛ المحقق الاردبيلي في مجمع الفائدة و البرهان، ج ١، ص ٢٥٤، صرح أيضاً بنجاسة اليهود و النصراني لإجماع المركب. أنظر: احكام اهل الكتاب في الاسلام، ص ٢٤-٢٨. و من المعاصرين، منهم: السيد الخميني، في كتاب الطهارة، ج ٣، ص ٣٩١، عند ذكر النجاسات قال: «العاشر، الكافر بجميع أنواعه، ذمياً كان أو غيره، أصلياً أو مولدأ، اجماعاً؛ و في تحرير الوسيلة، ج ٢، ص ٢٨٥، «القول في الكفر: لا يجوز للمسلمة أن تنكح الكافر دواماً و انقطاعاً، سواء كان اصلياً حريباً أو كتابياً أو كان مرتدأ عن فطرة أو عن ملة، و كذا لا يجوز للمسلم تزويج غير الكتابية من اصناف الكفار و لا المرتدة عن فطرة أو عن ملة، و اما الكتابية من اليهودية و النصرانية ففيه اقول، أشهرها المنع في النكاح الدائم و الجواز في المنقطع، و قيل بالمنع مطلقاً، و قيل بالجواز كذلك، و الاقوى الجواز في المنقطع، و اما في الدائم فالأحوط المنع» و في مسألة ١، «الأقوى حرمة نكاح المجوسية». و منهم: الفقيه البجنوردي في القواعد الفقهية، ج ٥، ص ٢٨١، صرح باجماع فقهاء الإمامية على أن كل كافر نجس كتابياً كان أو غيره. و قال في موضع آخر من القواعد، ج ٥، ص ٢٩٧، «ان اجماع علماء الامامية و فقهاءهم، على نجاسة أهل الكتاب...» و منهم: الشيخ محمد علي الازاكي في كتاب الطهارة، ص ٥٠٢، صرح بوجود الاجماع على نجاسة الكافر عند علماء الامامية بالافرق بين اليهود و النصراني و المجوس. (لكن ان هذا الاجماع، الذي اشار اليه الشيخ محمد علي الازاكي لم يتعقد من زمان شيخ الطائفة إلى زماننا هذا.)

سأل عن رجل اشترى ثوباً من السوق لليس لا يدري لمن كان هل تصح الصلاة فيه. قال إن اشتراه من مسلم فليصل فيه و إن اشتراه من نصراني فلا يصل فيه حتى يغسله؛ و حسنة سعيد الأعرج إنّه سأل أبا عبدالله - عليه السلام - عن سؤر اليهودي و النصراني فقال: «لا»<sup>١</sup> و صحيحة محمد بن مسلم قال سألتُ أبا جعفر(ع) عن أنية أهل الذمة و المجوس فقال: «لا تأكلوا في أنيتهم و لا من طعامهم الذي يطبخون و لا في أنيتهم التي يشربون فيها الخمر»<sup>٢</sup> و رواية أبي بصير في مصافحة اليهودي و النصراني قال: «و من وراء الثياب، فإن صافحك بيده فاغسل يدك»<sup>٣</sup> و رواية محمد بن حسن بإسناده عن علي بن جعفر عن أخيه(ع) قال: سئلته عن النصراني يغتسل مع المسلم في الحمام قال: «إذا علم أنّه نصراني اغتسل بغير ماء الحمام إلا أن يغتسل وحده على الحوض فيغسله ثم يغتسل»<sup>٤</sup> و يمكن حمل النهي في هذه الروايات على الكراهة و يشهد لذلك مطابقته لمقتضى الأصل و اطلاق النهي عن الصلاة في الثوب قبل الغسل في صحيحة علي ابن جعفر و يدل عليه صريحاً خصوص رواية<sup>٥</sup> و بإسناد عيص عن صفوان عن اسماعيل بن جابر قال: قلتُ لأبي عبدالله(ع) ماتقول في طعام أهل الكتاب؟ فقال:

لا تأكله، ثم سكت هُنَيْئَةً، ثم قال: لا تأكله، ثم سكت هُنَيْئَةً ثم قال: لا تأكله، و لا تتركه، تقول: إنّه حرام ولكن تتركه تنزّه عنه، إنّ في أنيتهم الخمر و لحم الخنزير.<sup>٧</sup>

١. وسائل الشريعة، ج ١٦، باب ٥٤، ص ٤٧٥، ح ١. و في بعض النسخ: «سأل الصادق(ع) عن سؤر اليهود و النصراني أيؤكل أو يشرب؟ قال: لا».

٢. الكافي، ج ٦ ص ٢٦٤.

٣. الكافي، ج ٢، ص ٦٥٠.

٤. وسائل الشريعة، ج ٣، ص ٤٢١.

٥. كذا في الاصل. (الكاظمي)

٦. كما في رواية الشيخ «و تنزه» كما في رواية محمد بن يعقوب. (منه)

٧. وسائل الشريعة، ج ١٦، باب ٥٤، ص ٤٧٦، ح ٤. قال سيّد الأئمة الإسلامية، الشهيد السيّد محمد باقر الصدر: هذه الرواية من ادلة طهارة أهل الكتاب. أنظر: شرح العروة الوثقى، ج ٣، ص ٢٣٤. و في هذه الرواية إشعار بأن طهارة أهل الكتاب الذاتية و نجاستهم عارضة لهم لأجل شرب الخمر و أكل لحم الخنزير و غير ذلك.

و في هذه الروايات إشعار بأنّ النهي عن مباشرتهم للنجاسة العارضية و هي تعرض من شرب الخمر و أكل لحم الخنزير.

هذا و في قبالتها أخبار و أصرح في الطهارة، كرواية الشيخ في الصحيح عن<sup>١</sup> العيص بن القاسم، إنّه قال: سئل أبا عبدالله - عليه السلام - عن مؤاكلة اليهودي و النصراني و المجوس، فقال «إن كان من طعامك و توضأ فلا بأس»<sup>٢</sup> و في الصحيح عن علي ابن جعفر، إنّه سأل أخاه موسى - عليه السلام - عن اليهودي النصراني يدخل يده في الماء يتوضأ منه للصلاة، قال: «لا، إلا أن تضر إليه»، و دلالتها واضحة إذ لو كان نجساً انقلب التكليف إلى التيمم في صورة الاضطرار.<sup>٣</sup>

١. محمد ابن يعقوب عن ابي علي الأشعري، يعني احمد بن ادريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن عيسى، عن ابي عبدالله [الصادق] - عليه السلام - (منه).

٢. وسائل الشيعة، ج ١٦، باب ٥٣، ابواب الاطعمة، ص ٤٧٣، ح ١.

٣. في قبال هذه الروايات، الدالة على نجاسة أهل الكتاب، روايات كثيرة الدالة على طهارة أهل الكتاب، و اشار ببعضهم حتى اوضح بطلان ما استدلل به على نجاسة أهل الكتاب، لأنّ روايات في هذا الباب، اى في باب نجاسة أهل الكتاب، متناقض لا يناسب الاستدلال بهذه الروايات؛ و أن هذه الفتوى «أنّ أهل الكتاب نجس باجماع و دلالة الكتاب و السنة» ينتقض دلالة هذه الروايات بالروايات الصحيحة حينما صدرت من مكمن الوحي، في طهارة أهل الكتاب، الذاتية؛ أما الروايات: «إن رسول الله أمر بالنزول على أهل الذمّة ثلاثة أيام» و وسائل الشيعة، ج ١٢، باب ٥٤، عن الصادق (ع): «ينزل المسلمون على أهل الذمّة في أسفارهم و حاجاتهم، و لا ينزل المسلم على المسلم إلا بإذنه» نفس المصدر، ح ٢. «إنّ النبي (ص) ضرب على نصارى إيلة ثلاثمائة دينار كل سنة، و أن يضيفوا من مَر بهم من المسلمين ثلاثاً» سنن يهقي، ج ٩، ص ١٩٥. و اما تزويج: قال شيخ الصدوق: «و تزويج اليهودية و النصرانية جائز ولكنه تمنعان من شرب الخمر و أكل لحم الخنزير» الجوامع الفقهية، ص ٤٠؛ شيخ الطوسي: «و لا بأس بالمتعة باليهودية و النصرانية و يكره التمتع بالمجوسية و ليس ذلك بمحظور إلا أنه متى عُقدَ على واحدة منهنّ منعها من شرب الخمر و أكل لحم الخنزير» الجوامع الفقهية، ص ٣٥٦ و النهاية و نكتها، ج ٢، ص ٣٧٥؛ محقق حلي: «و ليس للمسلم إجبار زوجته الذمّية على الغسل...» شرائع الاسلام، ج ٢، ص ٢٩٥؛ «فيشترط أن تكون الزوجة مسلمة أو كتابية كاليهودية و النصرانية و المجوسية على أشهر الروايتين...» المصدر السابق، ص ٣٠٣؛ السيد محسن الحكيم: «الأقوى ما عليه الأصحاب من النجاسة، لولا ما يقتضيه النظر في روايات نكاح الكتابية متعة أو مطلقاً، فإنها على كثرتها و اشتهاؤها و عمل الأصحاب بها لم تتعرض للتنبيه على نجاستها، فإنّ الملابس و الملامسات التي تكون بين الزوج و الزوجة لا يمكن مع نجاسة الزوجة و لم يتعرض في تلك النصوص للإشارة إلى ذلك.» أنظر: مستمسك العروة الوثقى، ج ١، ص ٣٧٦، الروايات و النصوص الفقهية كثيرة في هذا الباب.

### دليل القول بطهارتهم من الخبر<sup>١</sup>

في الصحيح عن ابراهيم بن محمود قال: قلت للرضا - عليه السلام - الجارية النصرانية تخدمك و أنت تعلم إنها نصرانية لا تتوضأ و لا تغتسل من جنباة قال: «لا بأس، تغسل يديها» و لولا الطهارة العينية لما نفع الغسل،<sup>٢</sup> و [روى العلاء عن محمد] ابن مسلم [عن أحدهما عليهما السلام قال:] «لا تأكلوا في أنيتهم إذا كانوا يأكلون فيها الميتة و الدم و لحم الخنزير.»<sup>٣</sup> و رواية زكريا بن ابراهيم قال: كنت نصرانياً و أسلمت فقلت لابي عبدالله - عليه السلام - إن اهل بيتي على دين النصرانية، فكون معهم على بيت واحد و أكل في أنيتهم. فقال: «يأكلون لحم الخنزير؟» قلت لا، قال: «لا بأس.»<sup>٤</sup> و في روايته الاخرى بعد قوله - لا - ولكنهم يشربون الخمر قال: كل معهم و أشرب - و مصححة ابن أبي محمود<sup>٥</sup> عن الرضا (ع) الخياط أو القصار يكون يهودياً أو نصرانياً و أنت تعلم أنه يبول و لا يتوضأ ما تقول في عمله. قال: «لا بأس.»<sup>٦</sup> و موثقة عمّار [الساباطي، عن أبي عبدالله - عليه السلام - قال: سألته] عن الرجل هل يتوضأ من كوز أو إناء غيره إذا شرب منه على أنه يهودي؟ فقال: «نعم» قلت: من ذلك الماء الذي يشرب منه؟ قال: «نعم.»<sup>٧</sup>

و هذه الأخبار كما ترى قولاً و تقريباً صريحة في الطهارة، إلا أنّ الشيخ الفقيه الأنصاري رحمه الله قال: «المانع من حمل أخبار النهي على الكراهة و النجاسة العرضية أمران: أحدهما، موافقة هذه الأخبار لقول فقهاء العامة و من المرجحات مخالفتهم. و الثاني: مخالفتها

١. الأخبار في هذا الباب كثيرة جداً، و المؤلف الحكيم اكتفى بما يقتضى الرسالة و هى المختصر الشامل لأقوال فقهاء الاسلام و اختلافهم في هذه المسئلة و المصحح أشار ببعضهم في حواشيه على هذه الرسالة.

٢. وسائل الشيعة، ج ٣، ص ٤٢٢.

٣. الفقيه، ج ٣، ص ٣٤٨.

٤. الكافي، ج ٤، ص ٢٦٤.

٥. محمد بن الحسن باسناده عن احمد بن محمد عن ابراهيم بن ابي محمود. (منه).

٦. التهذيب، ج ٤، ص ٣٨٥.

٧. التهذيب، ج ١، ص ٢٢٣ و ٤٤١ و الاستبصار، ج ١، ص ١٨ و ٣٨، وسائل الشيعة و مستدرکها، ج ١، باب نجاسة أسرار اصناف الكفار، ص ٢٥٦. (الطبعة الحديثة)

للإجماعات المنقولة. قال: أترى أنّ هؤلاء - أي القائلين بالنجاسة - لم يطلقوا على هذه الروايات و هل وصلت إلينا إلا بواسطتهم؟ و فيه أنّ حمل النهي على الكراهة جمع و توفيق عرفي مقدم على سائر طرق الجمع و الحمل على التقية هو آخر ما يتمسك به الفقيه في مقام العمل. و ثانياً: أنّ اطلاع الفقهاء السابقين على هذه الروايات و تركهم لها لعله كان لتوهم موافقتها للعامة مع أنّ الجمع العرفي على ما حققه الشيخ (رض) في التعادل و التراجيح مقدم على الترجيح سنداً أو للظفر بما تطعوا به بالحكم بالنجاسة و لذا إدّعوا الإجماع عليه، و هذا الإجماع المنقول غير مجد على القول بعدم حجيته، و الإجماع المحقق غير موجود، و غير محقق في المقام مع احتمال أنّ يكون مدرك الإجماع تلك الأخبار، و منشأ دعوى الإجماع الوهم في القطع<sup>١</sup>.



١. هاهنا ختمت محاضرة المؤلف الفاضل التي ألقاها في البحث عن طهارة أهل الكتاب من اليهود و النصارى و المجوس. و قد بالغنا في تصحيح هذه النسخة المطبوعة من أصل النسخة التي أرسلها حضرة المؤلف أدام الله أيامه؛ المصحح حسن الكاظمي عفى عنه.  
 (قد فرغت من إعادة تحقيق و تصحيح هذه الرسالة الشريفة و التعليق عليها، التي ألفها الإمام ابو عبدالله الزنجاني، المصلح الكبير، في يوم الخميس، الثاني و العشرون من ربيع الثاني سنة ١٤٢٨ ق بقم المقدسة. محمّد ملكي (جلال الدين) عفا الله عنه و عن والديه.)





پروہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

